



یک قدم برای طبیعت  
چگونه کیسه‌های نایلونی را از  
زندگیمان حذف کنیم؟



## فقط او

پرسید: «مگر خدا را می‌بینی که او را می‌پرستی؟»  
گفتم: «آنقدر خدا را می‌پرستم تا او را ببینم.»  
مهری ماهوتی

## صدا بزن

...  
خدا گفت: «مرا صدا بزن!»  
چشم گفت: «نمی‌بینمت!»  
گوش گفت: «نمی‌شنومت!»  
دل گفت: «هم می‌بینمت و هم می‌شنومت.» و خدا را صدا زد.  
ناصر نادری

## نقطه

نقطه به دایره گفت: «می‌روم به جایی که تو نباشی!» و حرکت کرد.  
رفت بالای بالا، دایره بود!  
آمد پایین پایین، دایره بود! رفت به سمت چپ. برگشت به سمت راست.  
به هر جا که رفت، دایره بود.  
نقطه چشمش را بست تا دایره را نبیند. کمی گذشت. کمی بیشتر گذشت...  
نقطه چشم‌هایش را باز کرد. دایره به او گفت: «سلام!»

محمد ناصری





مدیر مسئول: محمد ناصری

شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، شاهده شیعی، احمد عربلو، سید امیر سادات موسوی، سید کمال شهابلو، کاظم تلائی، شکوه قاسمی، نیا افسانموسوی، کرمانرودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب، محبت‌الله همتی و حبیب یونسزاده

دبیر مجله: علی اصغر جعفریان      دستیار دبیر: زهره کریمی      ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ممتا خردریان

نشانی دفتر مجله: تهران/ صندوق پستی: ۱۵۸۵۷/۶۵۸۳ • تلفن: ۸۸۴۹۰۹۷ •  
 وبگاه: [www.roschdmag.ir](http://www.roschdmag.ir) • پیامک: ۳۰۰۹۹۵۹۶ •  
[nojavan.roschdmag.ir](mailto:nojavan.roschdmag.ir) •  :roschdmag  
 پیام‌نگار: [nojavan@roschdmag.ir](mailto:nojavan@roschdmag.ir) • شمارگان: ۴۰۰۰۰ •  
 چاپ و توزیع: شرکت افست

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۹ با ما بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، که مورد نظر را بران وارد کنید و بعد از شنیدن درباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۴۳۷/ کد سر دبیر: ۴۲۱/ کد امور مشترکین: ۴۱۴

دکتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، به جز رشد نوجوان مجلات دانش آموزی زیر رانیز منتشر می کند. رشد کودک، ویژه پیش دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان، رشد نوزاد آموز: برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان. رشد دانش آموز: برای دانش آموزان پایه های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد بزرگسالان (نشریه ریاضی دوره متوسطه اول)، رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم، رشد بزرگسالان (نشریه ریاضی دوره متوسطه دوم).

● خوانندگان رشد نوجوان:

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه  
دوره سی و هفتم • مهر ۱۳۹۷ • شماره پیاپی در پی ۲۹۰ • ۴۸ صفحه • ۱۴۰۰۰ ریال



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

سلام دوست من، مهر تازه ات مبارک!

خیلی خوش حالم دوباره هم سفر شده ایم.

به دوستان هفتمی سلام ویژه می‌کنم و ورودشان را به دنیای نوجوانی تبریک می‌گویم.

دوست عزیز، فکر کن روزی صف صبحگاه ایستاده‌ای و معاون مدرسه و بچه‌ها مشغول اجرای برنامه صبحگاه هستند. درست در همین لحظه نگاهت به آسمان بالای سرت می‌افتد.

می‌بینی دسته دسته پرندگان در کنار هم و به شکل‌های زیبای هندسی بال بال زنان و آواز خوان به طرف شمال در پروازند. واقعاً که صحنه‌ای تماشایی است. هیچ وقت تصویر آسمان مدرسه‌ام را در دوران تحصیلم، آن سال‌ها که هم سن و سال بودم را فراموش نمی‌کنم.

چند روز پیش توی صبحگاه مدرسه ایستاده بودم. هر چه در آسمان جست و جو کردم، به شاخ و برگ درختان اطراف نگاه کردم، هیچ پرنده‌ای ندیدم. صدای هیچ پرنده‌ای به گوش نمی‌رسید. از آن همه سکوت و خلوتی دلم گرفت. به خودم گفتم: آخر ما با محیط زیست خود، با شهرها و روستاهایمان چه کرده ایم که پرندگان و حیوانات، جنگل و دریا با ما قهر کرده‌اند؟! حالا انسان تنهای تنه‌اشده و اطرافش را انبوه زباله و پلاستیک و نایلون پر کرده است.

دوستان من، بیایم لااقل ما با هم فکری بکنیم. بیایم با طبیعت  
مهربان باشیم؛ با حیوانات و گیاهان. بیایم از پلاستیک و نایلون و  
ظرف های یکبار مصرف استفاده نکنیم.

## علی اصغر جعفریان

- ۱ سلام دوست من
- ۲ سفر به سیارهٔ سرخ
- ۴ منو یخچال همین الان یهویی
- ۷ روزهای مانا
- ۸ انگشت بینا
- ۱۲ دکتر شادزی
- ۱۴ مهر و محرم
- ۱۶ هستی
- ۱۸ راه سبز
- ۲۰ پلاستیک کمتر، ...

۲۱... کشککش ها، بلا

۲۲... رنگ فضا;

شکفت انگیز ناکها ... ۲۲

$\mu \sim \dots$

لطیفہ ہاں کہہ دو ... ۵

۲۶ ... ننگ تکنولوژی

$PV \dots, f_a, (c, a, e, b)$

نہایت روز... ۲۱

هذه

جدول ----- ۲۹

خانه‌های علم در ایران ----- ۳۰

مرض زایان ----- ۳۲

پوشیدنی‌های باهوش! ----- ۳۴

زورها ----- ۳۶

نرمش ذهن ----- ۳۸

پاتوق ----- ۴۰

آویز شلوا ری ----- ۴۲

یک، دو، دو،... ----- ۴۴

مربع‌های پرنده ----- ۴۶

کارون کارساز ----- ۴۸



# سرخ سفر به سیاره

مهدی ناصری

تصویرگر: حمید خلوتی

پس از هشت ماه سفر با فضاپیما، بالاخره دیروز به چهارمین سیاره منظومه شمسی، یعنی مریخ رسیدیم! پس از رسیدن به وسیله «مریخ نشین» مخصوص این مأموریت، از فضاپیما جدا شدم و روی سطح مریخ فرود آمدم. مأموریت من در این سفر، تحقیقات درباره امکان زندگی انسان روی مریخ است. من اولین انسانی هستم که به مریخ آمده‌ام تا روی این سیاره تا آخر عمرم زندگی کنم. در صورتی که این تجربه موفق باشد، در آینده بخشی از انسان‌ها می‌توانند از کره زمین به مریخ مهاجرت کنند!

با اندازه‌گیری فشار هوای این سیاره، به این نتیجه رسیدم که اگر بخواهم بدون لباس فضایی روی مریخ پیاده‌روی کنم، باید صندل و شلوارک را به همراه کلاه و شال گردن بپوشم! زیرا هوای اطراف بالا تنهام سردتر از سطح مریخ و اطراف پاهایم است! علت این پدیده آن است که در مریخ اگر تنها کمی ارتفاع خود را زیاد کنیم، فشار هوا تغییر زیادی می‌یابد و کمتر می‌شود. با کاهش فشار، دما نیز کاهش می‌یابد و در نتیجه هر چه بالاتر برویم، هوا سردتر می‌شود. روی زمین هم چنین پدیده‌ای رخ می‌دهد. می‌دانیم فشار هوا در نواحی مرتفع، مثل کوهستان‌های بلند، کمتر از سطح دریاست.

این ایستگاه مریخی قبلاً توسط ربات‌هایی که به مریخ فرستاده شده‌اند ایجاد شده است. اینجا محل زندگی من است. درون این ایستگاه اکسیژن برای تنفس وجود دارد و دما و فشار هوا نیز روی وضعیت سازگار با بدن انسان تنظیم شده‌اند.



یکی از آزمایش‌های مهمی که باید انجام بدهم، پرورش گیاهان روی خاک مریخ است. خاک مریخ سرخ رنگ است، زیرا سطح آن از اکسید آهن (زنگ آهن) پوشیده است. به همین سبب، مریخ از فضا، سرخ رنگ دیده می‌شود و به آن سیاره سرخ می‌گویند. خاک مریخ دارای برخی عناصر لازم برای رشد گیاهان، از جمله منیزیم و سدیم است. همچنین، کاوش‌های قبلی نشان داده‌اند که خاک مریخ به خاک برخی نقاط زمین، مثل شن‌های سواحل هاوایی شباهت دارد. با این اوصاف احتمالاً بتوانم در این خاک، پرورش گیاهان را به طور موفق آزمایش کنم.



اولین تحقیقاتم را روی هوای مریخ آغاز می‌کنم. هوای مریخ بسیار رقیق‌تر از هوای زمین است. به همین سبب، گرمای خورشید را در خود حفظ نمی‌کند و بعد از غروب خورشید، به سرعت سرد می‌شود. اختلاف دمای روز و شب مریخ گاهی به ۱۲۰ درجه سانتی‌گراد می‌رسد. ۹۵ درصد از جو مریخ را کربن دی‌اکسید تشکیل داده است. یعنی شرایط مناسبی برای تنفس موجودات زنده فراهم نیست. جو مریخ همیشه غبار آلود است. به همین خاطر آسمان آن قهوه‌ای رنگ دیده می‌شود (شبیه به هوای آلوده بعضی شهرهای بزرگ).



دانشمندان این آینه‌های بزرگ را به مدار مریخ فرستاده‌اند تا نور خورشید را روی یخ‌های قطبی مریخ بازتاب دهند و باعث ذوب شدن آن‌ها شوند. پس از چندین قرن، گاز حاصل از تبخیر این یخ‌ها (کربن دی‌اکسید)، جو مریخ را ضخیم‌تر می‌کند و به حفظ گرمای خورشید درون جو کمک می‌کند. در نتیجه سطح مریخ گرم‌تر می‌شود. با این کار، شرایط زیستن روی مریخ فراهم خواهد شد.

غروب خورشید منظره جالبی دارد! همان‌طور که آسمان زمین آبی است، اما هنگام طلوع و غروب، خورشید سرخ رنگ دیده می‌شود. آسمان مریخ هم قهوه‌ای است و هنگام طلوع و غروب خورشید، آبی دیده می‌شود.

در این قسمت از ایستگاه من گیاهان را پرورش می‌دهم تا غذای مورد نیاز خود را از آن‌ها تأمین کنم. این گیاهان در فرایند فتوسنتز، کربن دی‌اکسید موجود در جو مریخ را به اکسیژن تبدیل می‌کنند تا از آن برای تنفس استفاده کنم.

پیش از سفر من به مریخ، کاوشگرها و ربات‌های زیادی برای تحقیق در مورد مریخ به اینجا آمده‌اند. من اکنون بقایای برخی از آن‌ها را این‌جا می‌بینم. مثلاً این کاوشگر «روح» نام دارد که از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ روی مریخ فعالیت داشته است. کاوشگر روح به بررسی خاک و سنگ‌های سطح مریخ پرداخت.



در محلی که فرود آمده‌ام، کانال‌های آب خالی دیده می‌شوند. این بسترهای رودخانه‌ای روی سطح مریخ نشان می‌دهند که در گذشته روی مریخ آب مایع جریان داشته است. همچنین به نظر می‌رسد در گذشته جو مریخ ضخیم‌تر و دمای سطح آن معتدل‌تر بوده است. سال ۲۰۱۵ دانشمندان کشف کردند که هنوز هم در تابستان مریخ، در بعضی مناطق آن آب به صورت مایع جاری می‌شود.



# همین الان بروی منو یخچال

یاسمن درستی

تصویرگر: مسعود کشمیری

رفته بود شمال، عکس کباب کوبیده گذاشته بود و من دلم مالش می‌رفت. تصمیم گرفتم از مغازه سر کوچه، یک چیپس بخرم بیایم.

وقتی از در بیرون رفتم، کسی توی محوطه جلوی در دیده نمی‌شد. ولی ماشین اسباب کشی هنوز توی حیاط بود. با ماشین هم یک عکس سلفی گرفتم.

از مغازه چند تا چیپس و پفک و یک بسته ماست موسیر گرفتم و برگشتم. جلوی آپارتمان همسایه، چند جعبه و یک یخچال دو در گذاشته بودند. نمی‌دانستم جریان چیست. توی این تنهایی، ایستادم با یخچال عکس گرفتم و پفکم را هم نشان دادم. یک دفعه صدای باز شدن در مرا از جا پراند. تند رفتم توی خانه. زشت بود کسی ببیند من و پفک داریم با یخچال عکس سلفی می‌گیریم. از چشمی نگاه کردم و دیدم راننده و فرچه با هم یخچال را گذاشتند توی آسانسور. انگار کسی به آن‌ها نگفته بود که با آسانسور نباید اسباب‌کشی کنند. اصلاً این اسباب‌کشی یک جورهایی مشکوک بود.

پس بقیه کجا بودند؟ به مامان زنگ زدم. مامان گفت: «حتماً حوصله ات سر رفته. می‌خوای بیایم دنبالت؟ دو دقیقه راه که بیشتر نیست.»

صدای افتادن و شکستن یک چیز شیشه‌ای توی راهرو بلند شد. این‌ها هم عجب دست و پا چلفتی بودند. به مامان گفتم:

«مگه خانواده آقای پرواز اسباب‌کشی می‌کنند؟»

مامان گفت: «اسباب‌کشی کدامه؟»

رفته‌اند سفر، کلیدشان هم دست ماست.»

گفتم: «یک عده دارند با آسانسور

اثاثشان را می‌برند.»

مامان یکدفعه شوکه شد و هم‌زمان

بابا را صدا زد: «ایرج... ایرج بدو...»

مامان گفت: «شک ندارم این‌ها دزد

هستند...»

گفتم: «خاک بر سرها، یک مشت دست و پا چلفتی با

هم آمده‌اند دزدی. زدن همه چیز مردم را شکستند... یکی‌شان موهایش شبیه فرچه سیخکيه. موهایش با از تعجب یا از ترس تو

نزدیک ظهر، مامان و بابا برای عید دیدنی به خانه عمویوسف رفتند، اما من همراه آن‌ها نرفتم. میهمانی رفتن چه فایده، وقتی دختر عمو نداشته باشی؟

ساختمان ساکت و کوچه خلوت بود. انگار جز ما هیچ کس توی ساختمان نمانده بود. چند تا از همسایه‌ها برای تعطیلات عید رفته بودند مسافرت. داشتیم با **مهتاب** «چت» می‌کردم. او هم اصرار می‌کرد عصر با همدیگر برویم جشن تولد پریا. صدای افتادن و پخش و پلا شدن چیزی از حیاط به گوشم رسید. رفتم از پنجره آشپزخانه نگاه کردم.

یک مرد که موهایش مثل فرچه سیخکی بود، بالای جعبه ابزارش ایستاده بود. مرتب اطرافش را نگاه می‌کرد و تند تند وسایلش را برمی‌داشت.

دو مرد دیگر که داشتند یک ماشین باربری را داخل حیاط می‌آوردند، در را بستند و به کمک فرچه آمدند. راننده، شپلق زد پشت کله دوستش، اما فکر نمی‌کنم فایده‌ای داشت. او حتی با ضربه بیل هم متوجه نمی‌شد، چون کله‌اش حسایی عایق کاری شده بود. هر دو شروع کردند به جمع و جور کردن ابزار و در همان حال هم اطراف را می‌پاییدند. از مرد موفرفری یک عکس گرفتم.

مجبور بودم ناهار را تنها بخورم، چون مامان و بابا برای ناهار خانه عمو دعوت بودند. مقداری ماکارونی از ناهار دیروز توی یخچال مانده بود. آن را گرم کردم. یک عکس هم با ماکارونی‌ام گرفتم و زیرش نوشتم «من و نصف الناهار، الان.» بعد گذاشتم توی گروه بچه‌های کلاس.

سرم توی گوش‌ام بود و اصلاً گرسنه‌ام نبود. مامان می‌گوید در آینده نزدیک، آدم‌ها به جای دندان مصنوعی، دست مصنوعی توی لیوان می‌گذارند؛ بس که چت می‌کنند. صدای رفت و آمد کارگرهای اسباب‌کشی از پشت در شنیده می‌شد. یک لحظه گفتم شاید اشتباهی آمده‌اند اسباب ما را بکشند. ولی دیدم نه. روبه‌روی در آپارتمان آقای پرواز متوقف شدند. از چشمی در نگاه کردم. یک چهارپایه و جعبه ابزار دستشان بود.

انگار در خانه خراب بود؛ چون داشتند تعمیرش می‌کردند. کله فرچه جلوی دیدم را گرفته بود و نمی‌دیدم. نمی‌دانستم خانواده آقای پرواز قصد اسباب‌کشی دارند.

توی گروه بچه‌های کلاس نهم، هر کسی یک چیزی می‌نوشت و از تعطیلات عیدش عکس می‌گذاشت. **رعنا** که

چند تا سلفی گرفتم و برای بچه‌های کلاس نهم فرستادم و گفتم در حال کشف دزد هستم. یکی از آن‌ها، چهره‌خشمگینی داشت و جای یک زخم عمیق روی صورتش بود. خیلی راحت اسباب مردم را می‌گذاشتند توی آسانسور. فهمیدم قیافه‌فرچه شبیه چه کسی ست؟ عین خلاف کارها بود. عجب گروه درب و داغونی.

هواست. یکی‌شان هم راننده است. خیلی ساده و بی‌ریا دزدی می‌کنند!»

مامان تندتند برای بابا ماجرا را تعریف کرد و پشت تلفن گفت: «در خانه را قفل کن و از جات تکان نخور تا ما و پلیس بیاییم.» در را قفل کردم و از چشمی آن‌ها را پاییدم. همان موقع





## بیشتر بخوانیم

نویسنده: محمدعلی رکنی

ناشر: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی

چاپ اول: ۱۳۹۶

تلفن: ۰۲۱-۲۲۹۴۰۵۵۴

این کتاب هشت داستان کوتاه

دارد به نام‌های: «چهلمین روز»،

«شتر بازی»، «نور سیده»، «همسایه»،

«روز امتحان» و ... در تمامی این

داستان‌ها گوشه‌هایی از زندگی پیامبر

اسلام<sup>(ص)</sup> ترسیم شده است و در همه

آن‌ها به مهربانی

رسول خدا اشاره

می‌شود.



اگر آدم می‌آید دزدی، باید حداقل چند نفر آدم درست حسابی بیاورد، نه یک مشت اراذل و اوباش که حتی از پشت تلفن هم آن‌ها را بشناسند. والا به خدا.

مامان دوباره زنگ زد و گفت: «از دزدها فیلم بگیر واسه شناسایی.»

گوشی را که برای فیلم‌برداری باز کردم، دیدم پیام داد باتری خیلی ضعیف است و بعد هم خاموش شد. توی خانه بدو بدو دنبال شارژر گشتم. کجا بود این شارژر مسخره؟!

می‌دانستم بابا به خاطر اینکه من زیاد با تلفن ور نروم، آن را قایم کرده. به بابا زنگ زدم و گفتم: شارژر را لازم دارم. گفت: «تو این‌ها گیر واگیر شارژر می‌خواهی چکار؟! ما هم داریم می‌آییم.»

با حالتی طلبکار گفتم: «شارژر تلفن همراهم تمام شده، نمی‌توانم از قیافه این دزدها فیلم بگیرم خب.»

بابا که پیدا بود عصبانی شده، گفت: «تو شکم مرغ گذاشتمش؛ تو فریزر!»

عجب ناقلایی بود این بابا. شارژر را از شکم مرغ در آوردم. مثل چوب خشک شده بود.

گوشی را زدم توی برق تا کمی شارژر شود.

رفتم جلوی پنجره که دیدم ماشین اسباب کشی دارد از خانه بیرون می‌رود. بی‌تریت‌ها حتی در را هم نبستند. از اول هم معلوم بود آدم حسابی نیستند. زودی دوربین را برداشتم و از رفتنشان فیلم گرفتم.

مامان بابا از در وارد شدند و به سرعت بالا آمدند. مامان سعی می‌کرد قوز کند. انگار

توی سنگر دشمن بود. یواشکی گفت: «کو؟ کجا هستند؟»

گفتم: «کار واجبی برایشان پیش آمد، رفتند. در خانه را هم باز گذاشتند.»

بابا پشت سرش را نگاه کرد. دزدها محتویات توی فریزر را هم برده بودند. صدای آژیر

پلیس هم توی کوچه بلند شد. من تند آمدم خانه و گوشی‌ام را چک کردم. خواستم از صحنه

پلیسی امروزم عکس سلفی بگیرم و برای هم کلاسی‌ها بگذارم. چشمم به عکسی افتاد که با

یخچال گرفته بودم. وای!... من در حال وحشت داشتم فرار می‌کردم؛ در حالی

که کله فرچه از لای در بیرون آمده بود و صورتش تا حدودی مشخص بود. حالا

باید چکار می‌کردم؟ این عکس را که اصلاً نمی‌شد به پلیس نشان بدهم. دماغم

مثل نوک شتر مرغ پهن و بدتر کیب افتاده بود. چشمم انگار لوچ بود.

پلیس‌ها وارد خانه شدند و شروع کردند به سین جیم من. مامان بی‌انصاف پرید وسط

و گفت: «عکس نگرفتی؟»

گفتم شارژر گوشی‌ام تمام شده بود. بابا گفت: «قبلش چی؟»

من ساکت بودم. نمی‌دانستم دروغ بگویم یا بروم نوک شتر مرغ را بیاورم نشان بدهم.

آقای پلیس منتظرم بود. گفتم: «عکس به درد بخوری نگرفتم.»

مامان منتظر من نماند. راه افتاد به سمت گوشی من. به دو رفتم دنبالش. گفتم: «یک

عکس دارم، مسخره افتادم. دماغم هیچ. بدتر از همه پفکم. با آن چکار باید بکنم؟»

آقای پلیس عکس را دید. بابا و مامان و همه دیدند. پفک همین طور جلوی دوربین بود

و من در حال وحشت، با چشم‌های لوچ فرار می‌کردم. پلیس یک خنده زیر سیلی کرد و

عکس‌های مرا فوراً رد کرد برای خودش. مامان اشتباهی عکس ماکارونی را هم برای آقای

پلیس ارسال کرد. بدترین جمله‌ای که شنیدم، این بود که پلیس موقع رفتن به همکارش

گفت: «دوربین تلفن همراه چه کیفیتی داره! سه تا بودند؟ سه تاشان هم تو کادرند.»

انگار اصلاً مرا ندیده بودند!

۱۳  
شهریور

## آغاز هفته دفاع مقدس

سال ۱۳۵۹ بود؛ آفرین روز تابستان. مثل هر سال قرار بود مهر بیاید، قرار بود مدرسه‌ها باز شوند، ولی موشک‌ها آمدند. در آسمان ایران پرواز کردند و چند فروگله را منفجر کردند. خیلی زود همه فهمیدند که به دستور صدام حسین، ارتش عراق به چند شهر مرزی هم حمله کرده است. این شروع جنگ بود. آن هم در شرایطی که تازه ۱۹ ماه از پیروزی انقلاب می‌گذشت و نیروهای نظامی ایران آمادگی جنگیدن نداشتند. آن روزها کسی فکر نمی‌کرد که مقاومت مردم ایران هشت سال طول بکشد. هفته اول مهر، هفته دفاع مقدس نام دارد. در این هفته قاطرات آن سال‌های سخت و پرافتخار را مرور می‌کنیم.



## بازگشایی مدارس

۱ مهر

|    |    |    |    |    |    |
|----|----|----|----|----|----|
| ۱  | ۲  | ۳  | ۴  | ۵  | ۶  |
| ۷  | ۸  | ۹  | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ |
| ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ | ۱۸ |
| ۱۹ | ۲۰ | ۲۱ | ۲۲ | ۲۳ | ۲۴ |
| ۲۵ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۸ | ۲۹ | ۳۰ |



## روز تربیت بدنی و ورزش

۲۴ مهر

وقتی شهر نشین هستیم، وقتی زیاد راه نمی‌رویم، وقتی هوای شهرها آلوده است، وقتی خیلی از غذاها صنعتی و شیمیایی هستند، ورزش کردن نیازی اساسی برای بدن ماست. ورزش فقط برای زنگ ورزش یا نمره گرفتن هم نیست. ورزش برای زنده ماندن است. برای خوب زندگی کردن. برای بیشتر کردن شادی‌های زندگی.

۲۶ مهر ماه شروع هفته تربیت بدنی و ورزش است. در این هفته بیشتر از همیشه در مورد اهمیت ورزش در سلامت افراد و خانواده‌ها صحبت می‌شود.



۳ مهر

## روز عصای سفید

وقتی پشم‌های سالمی داریم، نگران پاله فیابان‌ها و جوی‌های آب نیستیم. وقتی می‌توانیم بینیم نگران پرشور با ماشین‌ها و آدم‌ها و دیوارهای شهر نیستیم. اصلاً تا به حال با پشم‌های بسته در شهر راه رفته‌ای؟ عصای سفید به افراد نابینا کمک می‌کند، متوجه مانع‌های جلوی پایشان بشوند. دیگران هم با دیدن عصا متوجه مشکل این افراد می‌شوند. پانزدهم اکتبر هر سال روز بزرگداشت نابینایان و روز عصای سفید نام‌گذاری شده است.



# انگشت پینا

اگر می‌خواهید بدانید زندگی با چشم‌های بسته چطور است. حتماً این گزارش را بخوانید.

کیارش اشراقی

عکاس: اعظم لاریجانی

گاهی شده به آرزوهایت فکر کنی؟ شده خودت را جایی ببینی که واقعاً دوست داری باشی؟ مثلاً چشم‌هایت را ببندی و ببینی که جهان‌گردی شده‌ای که با دوربینش دارد در دورترین جنگل‌های جهان راه می‌رود، یا یک پزشک بدون مرز که مثل فرشته نجات به همه‌جا سفر می‌کند، شاید یک فضاورد که برای اولین بار با موجودات فضایی حرف می‌زند یا یک فوتبالیست مشهور یا بهترین معلم دنیا؟ من دلم می‌خواهد بهترین نویسنده جهان باشم. چشمم را می‌بندم و خودم را تصور می‌کنم که دارم جایزه نوبل می‌گیرم! بیایید بدون آنکه چشم‌هایمان را باز کنیم، از جا بلند شویم و پیش از آنکه دنبال آرزوهایمان برویم، یک لیوان آب بخوریم!

من که تا به یخچال برسم، ده جای بدنم سیاه و کبود شد و انگشت کوچک پای راستم هم که کلاً شکست! اما در مدرسه نرگس با بچه‌هایی آشنا شدم که با چشم‌های بسته می‌توانستند راهشان را نه تا یخچال که تا ته دنیا، تارسیدن به آرزوهایشان پیدا کنند.



مجلات رشد به خط بریل

نمی‌دانستم فراراست با چه چیزی روبه‌رو بشوم. نمی‌دانستم مدرسه نابینایان چه فرقی با مدرسه‌های دیگر دارد. وارد ساختمان شدم. در دیوار پر بود از کار دستی و روزنامه دیواری. یاد مدرسه خودم افتادم. (راستش را بخواهید، دلم بفهمی نفهمی تنگ شد!) با خودم گفتم: «اگر بچه‌ها نابینا هستند، چطور روزنامه دیواری درست می‌کنند؟ چطوری می‌خوانند؟!»



## یک کار هیجان انگیز

کلید رمز



نامه رمزی دنیا برای شما



تا حالا رمز خوانی کرده‌اید؟ به جدول حروف بریل نگاهی بیندازید تا با کمک آن بتوانید نامه‌ای را که دنیا پرویزی برایتان نوشته بخوانید. درست مثل کشف یک خط ناشناخته!

نابینا نباید در کنار بچه‌های دیگر در مدرسه‌های عادی درس بخوانند؟ آیا لازم است جدا باشند؟

● خانم عبداللہی گفت: «اتفاقاً بچه‌ها باید کنار هم درس بخوانند و بزرگ شوند. چون ما یک جامعه هستیم و آینده‌ما به یکدیگر وابسته است.

این بچه‌ها فقط از دیدن محروم هستند، اما به جای آن حس‌های دیگرشان بسیار قوی‌تر شده‌اند. آن‌ها در زمینه موسیقی و ادبیات فوق العاده هستند.»

● پس مشکل چیست؟

● متأسفانه بعضی از بچه‌های بینا یا خانواده‌هایشان با کسی که نابیناست برخورد‌های بدی دارند. رفتارهایی که باعث ناراحتی نابینایان می‌شوند یا غرورشان را می‌شکند.

● چه جور رفتارهایی؟

● رفتارهای ترحم آمیز: یا دوری کردن از آن‌ها، یا حرف‌هایی که آن‌ها را می‌رنجاند. البته گاهی ما بچه‌ها را به مدرسه‌های عادی می‌بریم. که خیلی از این کار استقبال می‌کنند و خوش حال می‌شوند.

رفتیم دفتر مدرسه. خانم عبداللہی، مدیر مدرسه جور عجیبی با حوصله بود. وسط تلفن‌هایی که دائم زنگ می‌زد و همکاری که مدام با او کار داشتند، جواب سؤال‌های ما را هم با خوش‌رویی می‌داد. خب عجیب نبود، چون ۲۸ سال در مدرسه‌هایی که برای بچه‌های متفاوت ساخته شده بودند، کار کرده بود. از بچه‌های ناشنوا تا کودکان کم توان ذهنی و حالا هم چند سالی بود که به مدرسه نابینایان نرگس آمده بود. این فقط از کسی ساخته است که عاشق بچه‌ها باشد.

مدرسه نرگس جای جالبی بود. از بچه‌های دو ساله تا پیش دانشگاهی می‌توانستند آنجا آموزش ببینند و کلی دانش آموز هم از شهرها و روستاهای دیگر داشت. البته آن‌ها در خوابگاه زندگی می‌کردند.

خانم عبداللہی می‌گفت: «بچه‌های خوابگاهی زودتر یاد می‌گیرند که مستقل زندگی کنند، چون اینجا بدون حمایت خانواده مجبورند روی پای خودشان بایستند.»

● سؤال مهمی توی ذهنم می‌چرخید: «آیا بچه‌های



لوح و قلم برای نوشتن بریل با دست



ماشین تایپ بریل



## کلاس‌های عجیب

شستن ظرف را یاد می‌گیرند. آن‌ها می‌توانند با چشم بسته هم آشپزهای خوبی باشند!



## نوشته‌های ناپیدا

از دفتر مدرسه بیرون آمدیم تا برای گفت‌وگو با بچه‌ها به کلاس‌ها برویم. دوباره به روزنامه‌های دیواری نگاه کردم. پرسیدم: «بچه‌ها چطور این روزنامه‌ها را می‌خوانند؟» خانم عبداللہی خندید: «با خطی که ما نمی‌بینیم! باید با انگشت روزنامه‌ها را لمس کنی!» تازه آن وقت بود که متوجه شدم، زیر تمام نوشته‌ها و تصویرها با حروف، بریل نوشته شده است. با خودم فکر کردم هر کدام از ما بخشی از جهان را می‌بینیم یا می‌شنویم و بخشی را نه! هیچ کدام ناتوان نیستیم، فقط توانایی‌هایمان فرق دارد!

حتماً در پیاده‌رو یا مترو دیده‌اید که کاشی‌هایی با نقش برجسته استفاده شده. این کاشی‌ها معناهای جالبی دارند. کاشی‌ها با خط‌های پشت سر هم یعنی راه مستقیم و باز است. کاشی‌های نقطه نقطه به معنی این است که این جا مسیر عوض می‌شود.



درسی که برای من جدید و جالب بود «جهت یابی و تحرک» بود. در آن بچه‌ها یاد می‌گیرند که چطور راهشان را در خیابان پیدا کنند، چطور با عصا پهنای جوی آب یا ارتفاع پله‌ها را اندازه بگیرند یا خط عابر پیاده را پیدا کنند.

## دیدن با گوش!

شاید تا حالا متوجه نشده باشید که وقتی با کسی حرف می‌زنید، چطور با نگاه کردن به او احساس و فکرش را می‌خوانید. می‌بینید که حوصله‌اش سر رفته و دارد با دهان بسته خمیازه می‌کشد، یا دارد مشتاقانه به شما گوش می‌دهد. از حرفتان ناراحت شده یا خوش حال است؟ چیزهایی که شما می‌بینید، کمکتان می‌کنند که حرفتان را تصحیح کنید. مثلاً اگر حوصله‌اش را سر برده‌اید حرفتان را کوتاه کنید. یا اگر ناراحتش کرده‌اید، برایش توضیح بدهید تا سوءتفاهم بر طرف شود. خوب اگر نتوانید صورت او را ببینید شاید نتوانید درست متوجه حالت او بشوید. بچه‌های مدرسه نرگس در کلاس «مهارت‌های اجتماعی» چیزهای زیادی یاد می‌گیرند که یکی از آن‌ها فهمیدن احساس دیگران بدون دیدن صورتشان است. بچه‌ها در کلاس هنر هم بیشتر موسیقی کار می‌کنند، چون هوش شنیداری فوق العاده‌ای دارند.

## آشپزی با چشم‌های بسته!

این بچه‌ها از کلاس هفتم به بعد در کلاس مهارت‌های زندگی آشپزی، کارکردن با چاقو و انواع بریدن و خرد کردن، روشن کردن اجاق گاز و حتی





شاید تا حالا به نقطهٔ برجسته روی شمارهٔ ۵ تلفن‌ها یا روی کلیدهای کیبرد کامپیوتر دقت نکرده‌اید! این‌ها نشانه‌هایی هستند تا نابینایان بتوانند کلیدهای دیگر را با کمک آن‌ها پیدا کنند.

از یک تا پنج چه نمره‌ای به این گزارش می‌دهید؟  
لطفاً نظراتان را برای ما  
به این شماره ۰۸۹۹۵۹۶۳۰۰۰  
پیامک کنید.

## بتر است بدانیم که

- در برخورد با افراد نابینا: خودتان را معرفی کنید. فرض نکنید فرد نابینا شما را از روی صدایتان تشخیص می‌دهد. به طور طبیعی و واضح صحبت کنید.
- از زبان روزمره خود استفاده کنید. لازم نیست کلماتی مثل «دیدن» یا «نگاه کردن» و یا صحبت دربارهٔ فعالیت‌های روزمره، مانند تماشای تلویزیون یا بازی رایانه‌ای را حذف کنید.
- در موقعیت‌های گروهی، افراد حاضر دیگر را به فرد نابینا معرفی کنید.
- هرگز بدون اشاره، مکالمه با فرد را قطع نکنید.
- واضح راهنمایی کنید. فرضاً به جای «در ورودی آنجاست»، بگویید: «در ورودی در سمت چپ است».
- از فرد نابینا بپرسید که آیا به کمک نیاز دارد؟ اگر جواب بله بود، پشت دست او را با پشت دستتان لمس کنید. آن‌ها می‌توانند بازوهای شما را در نقطه‌ای بالاتر از آرنج بگیرند.
- همان‌طور که به در نزدیک می‌شوید، توضیح دهید که از کدام طرف باز می‌شود. در را باز کنید و راه بروید. اجازه دهید که او در را با دست آزاد خود ببندد.
- در اولین پله متوقف شوید و به وی بگویید که می‌خواهید از پله بالا بروید یا پایین. جای خود را عوض کنید تا او بتواند دستگیره را بگیرد. وقتی به پله آخر رسیدید، به او اطلاع دهید.



## آرزوهای رنگی

با خانم عبداللهی رفتم سر یکی از کلاس‌ها تا با بچه‌ها صحبت کنیم. معلم کلاس خودش نابینا بود و داشت با بچه‌ها دربارهٔ آینده‌نگری صحبت می‌کرد. بچه‌های کلاس، مثل بچه‌های همهٔ کلاس‌های دنیا همه می‌خواستند حرف بزنند و توی حرف هم می‌پردند. اما معلم به راحتی با تشخیص صدا و جهت می‌توانست بحث را کنترل و هدایت کند. از بچه‌ها پرسیدم: «به چه چیزهایی علاقه دارید؟» هر کدام از بچه‌ها چیزی گفتند. مطالعه، موسیقی، بازیگری و یکی از بچه‌ها هم گفت رانندگی. جوری محکم گفت رانندگی که حس کردم، اگر بخواهد حتی می‌تواند یک روز قهرمان مسابقهٔ اتومبیل‌رانی شود. بچه‌ها وقت‌های بی‌کاری موسیقی گوش می‌کردند و بافتنی می‌بافتند، کتاب می‌خواندند و البته به آرزوهایشان فکر می‌کردند.

آرزوهایی که تنها در کنار شما و با کمک همدیگر می‌توانید به آن برسید!

توانستید نامهٔ دنیا را بخوانید؟ این ترجمهٔ خط بریل به فارسی است

آرچه هیچ‌کس به من منابع غیردرسی  
برای نابیناست و بی‌خوش مال‌گر که با  
تنها به صورت کاملاً یک‌سان از  
محبوبی رشد استفاده می‌کنم  
دنیاپوری

## پیشنهادهای

کتابخانه‌های صوتی در تمام دنیا به وسیلهٔ آدم‌های داوطلب برای دوستان نابینایشان درست می‌شوند. شما هم می‌توانید کتابی را که دوست دارید بخوانید و با هر وسیله‌ای که دم دست دارید، ضبط کنید و آن را برای یکی از کتابخانه‌های صوتی بفرستید. این‌طوری شما به دنیا و دوستانش کمک کرده‌اید تا از کتاب‌های بیشتری لذت ببرند.



# دکتر شادزی

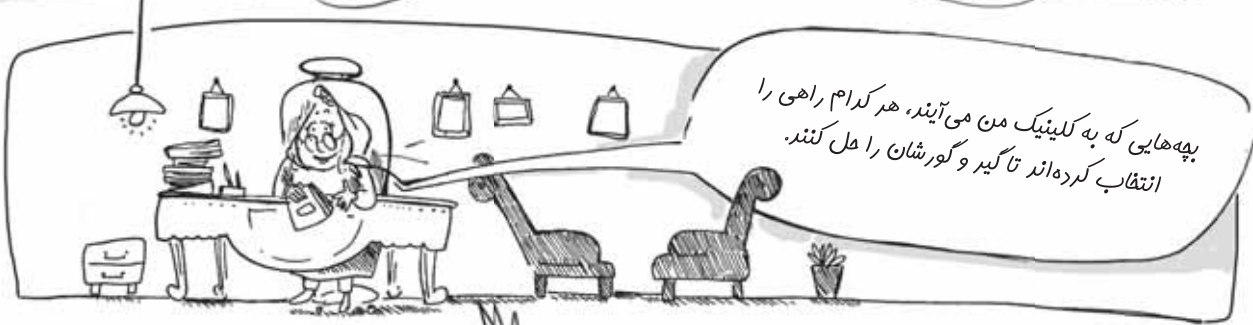
تصویرگر: نگین نقیه

نویسنده: علی‌اکبر زین‌العابدین



این قسمت:  
چگونه بدبخت‌تر باشیم؟

دکتر شادزی هستیم. متخصص مشکلات روانی نوجوانان. من روان‌شناسی حرفه‌ای و به‌روز هستم. برای همین وقتی به مسائل تکراری نوجوانان بر می‌خورم انگار بار اولم است... شاید از خیلی‌ها شنیده باشی روان‌شناس‌ها خودشان از همه افسرده‌تر هستند. اگر این حرف‌های غیر علمی را قبول داری، معطل نشو و برو صفحه بعدی وگرنه گزارش جلسات مشاوره من را بخوان تا مثل خودم شاد زندگی کنی.



بعضی‌ها با خودشان می‌جنگند. می‌افتند به جان خودشان.  
از صبح تا شب خودشان را سرزنش می‌کنند که چرا موفق نیستند؟



مراجعه‌ی دارم که دم به دقیقه افسرده می‌شوند.



روی یک کاغذ لیست بدبختی‌هایتان را بنویسید. روبه‌روی آن‌ها هم بنویسید برای اینکه آن‌ها را حل کنید معمولاً چه کارهایی انجام می‌دهید.

| بدبختی‌های من                        | راه حل‌های من      |
|--------------------------------------|--------------------|
| بچه‌های کلاس به من می‌گویند: عقده‌ای | من هم با همه قهرم. |





## فصل عطرها

بار  
برگ  
آفتاب

کوپه  
بچه‌ها  
کتاب

فصل قصه‌های درهم است  
گوش کن به رنگ‌ها و طعم‌ها

باز  
فصل عطرها گنج و مبهم است

معصومه مرادی

## بابا باران شد

بابا: باران، بابا: ابر  
بابا یادم داده صبر

صبرا: سوزان، صبرا: قار  
آتش می‌بارد انگار

دشمن: نیزه، دشمن: جنگ  
دشمن: سیلی، دشمن: سنگ

گل: زخمی، تشنه، تنها  
ماهی: بیرون از دریا

بابا بر نی قرآن خواند  
فون، گل داد عاشورا ماند

دیدند و دیدند و دید:  
بابا باران شد: بارید

سعیده اصلاحی

## سرد

شافه بی‌پرنده شد  
پرنده بی‌درخت

ما و روزهای پیش‌رو  
روزهای سفت

بیوک ملکی

## سبز

فکر می‌کنی که برگ  
سبز ساده‌ای ست؟

باش تا نسیم سرد مهرماه  
سبز را دوباره زیر و رو کند

زرد و سرخ و قهوه‌ای از آن در آورد  
دست برگ را برای شافه رو کند

سعیده موسوی‌زاده

# مهر و مهره

## بیشتر بخوانیم

نویسنده: امیرحسین فردی  
ناشر: موسسه فرهنگی مدرسه برهان  
چاپ اول: ۱۳۹۶  
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۵۳۲۴

در این کتاب نوجوانان با رمز و رازهای بهتر نوشتن آشنا می‌شوند. کتاب شامل خاطراتی از کودکی نویسنده است و در آن از حیاط خانه، باغچه و خوابیدن روی پشت‌بام، زیبایی زندگی با پدر بزرگ و مادر بزرگ در یک خانه و احترام به آن‌ها سخن می‌گوید. او از گرمای کشنده کوچه در تابستان به علت قطع شدن درختان شکایت دارد و به ماه رمضان و پیروزی انقلاب اسلامی اشاره می‌کند.



## تقسیم

«این سمت مال من  
آن سمت مال تو»  
پدر رنگ و معنی دار  
فطی کشیدی  
نیمکت را  
تقسیم کردی

فطی شبیه افم  
فطی به نام قهر

انگار یادت نیست تا دیروز  
ما لقمه را  
ما سیب را  
ما پاک کن را  
تقسیم می‌کردیم

بهاره سلمانی

## لبریز

ابری دوید  
از پله‌ها پایین  
آمد کنار باغچه  
هال گلی بد بود

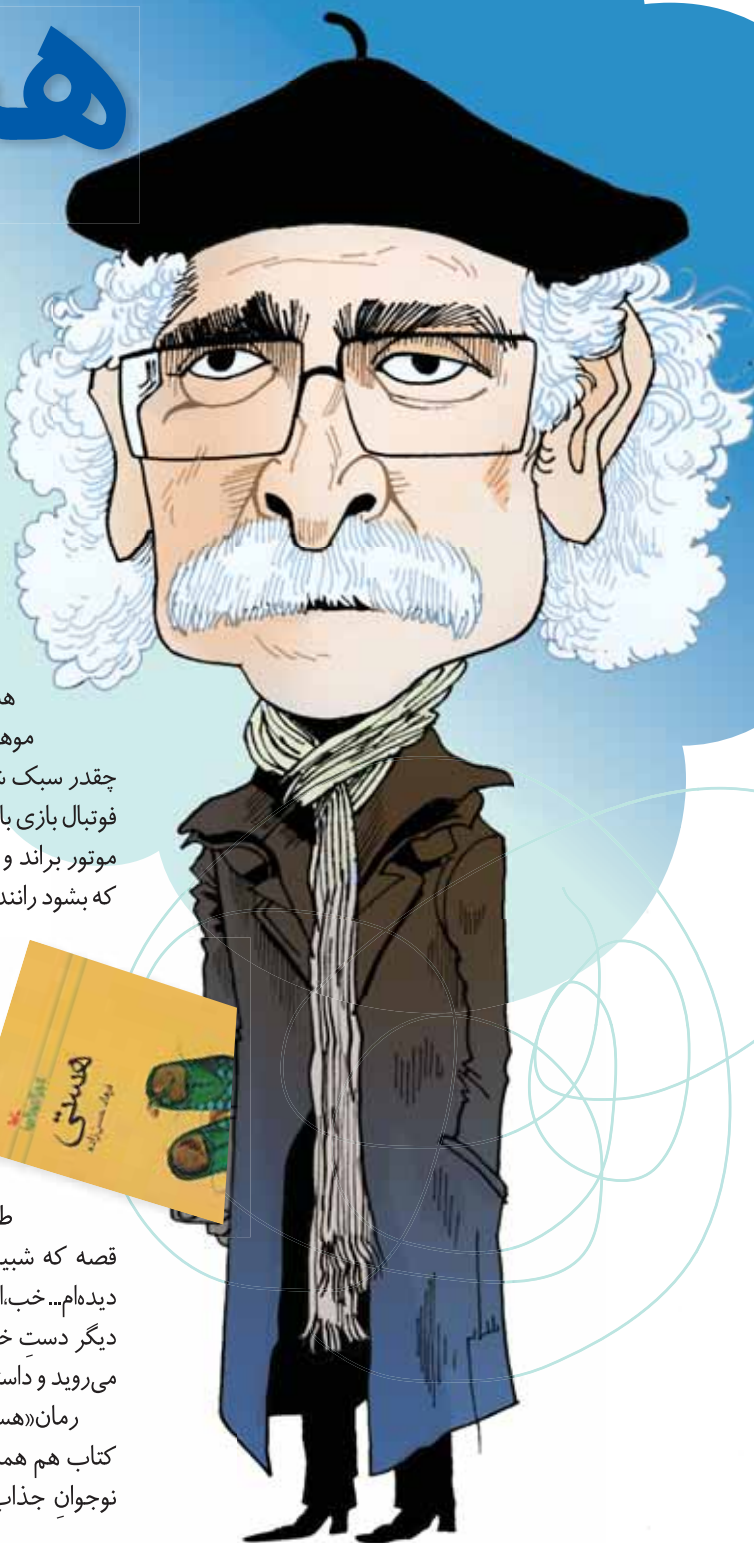
پروانه‌ای

اطراف او در رفت و آمد بود  
باران نشست و هال گل را دید  
از فشکی لب‌های گل  
حسی برای او نمایان شد  
لبریز باران شد

عبدالرضا صمدی



# هستی



همه آدم‌ها که مثل هم نیستند. مثلاً شاید از بین هزار تا دختری که عاشق موهایشان هستند، یکی هم پیدا شود که در آرایشگاه، موهایش را با تیغ بتراشد و بعدش بگوید: آخ که چقدر سبک شدم! یا به جای بازی‌های دخترانه، برود سراغ فوتبال بازی با پسرها. قیچی بر گردان بزند و دستش بشکند. موتور براند و از در و دیوار بالا برود. آرزویش هم این باشد که بشود راننده تریلی یا دروازه‌بان تیم صنعت نفت ...

دارم از شخصیت اصلی کتاب «هستی» نوشته فرهاد حسن‌زاده (انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان) حرف می‌زنم. شخصیت جذاب و جسوری که اگر کتاب را بخوانید، حتماً توی ذهنتان خواهد ماند. فرهاد حسن‌زاده آدم‌های این رمان را خیلی واقعی و خوب ساخته. طوری که شاید بعضی جاها فکر کنید، این آدم قصه که شبیه فلانی است. یا آن یکی را انگار یک جایی دیده‌ام... خب، این طوری که شخصیت‌ها برایتان ملموس شوند، دیگر دست خودتان نیست، بخواهید یا نخواهید پا به پایشان می‌روید و داستانشان را دنبال می‌کنید.

رمان «هستی» اولین بار در سال ۱۳۸۹ چاپ شد. نام کتاب هم همان نام شخصیت اصلی داستان است. هستی نوجوان جذاب و جسوری است که با بقیه دخترهای هم

### فرهاد حسن زاده:

از کودکی آدم خیال بافی بودم. همیشه در رویاهایم به هر جادلم می‌خواست می‌رفتم و در هر نقشی ظاهر می‌شدم و برای خودم و دوستانم قصه می‌بافتم. در دوره راهنمایی عضو کتابخانه «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» شدم و آنجا با ادبیات و هنر بیشتر آشنا شدم. مطالعه کردم و نوشتم. مطالعه نوعی ذخیره کردن دانش است که در آینده به کار می‌آید و نوشتن نوعی برون ریزی خود است و مهم‌ترین توصیه‌ام به نوجوان‌ها هم همین هست. نوشتن رمان کار طاقت فرسایی است. من برای نوشتن رمان «هستی»

دنبال جایی می‌گشتم که بتوانم در آرامش مشغول نوشتن شوم. بالاخره یکی از ناشران به من اجازه استفاده از انباری‌اش را داد. روزها چهار پنج ساعتی در این انباری، پشت به کتاب‌ها و رو به دیوار سفیدی می‌نشستم و داستان هستی را می‌نوشتیم. فصل اول این کتاب، داستان کوتاهی بود که نوشته بودم و بعدها فکر کردم که ظرفیت ادامه دادن را می‌تواند داشته باشد و رمان «هستی» را با استفاده از آن نوشتم.

### نظر دیگران درباره کتاب

حمیدرضا شاه آبادی، پژوهشگر تاریخ و نویسنده: معتقدم بهترین شیوه نقد یک اثر رجوع به حس خوانندگان، پس از خواندن اثر است. این رمان، رمان موفقی بوده و به سؤال‌های خوانندگان به خوبی پاسخ داده است. همچنین بازخوردش در میان نوجوانان خوب بوده و به عنوان اثری موفق از سوی آن‌ها انتخاب شده است. برخلاف بسیاری از آثار ادبیات نوجوان که این روزها منتشر می‌شوند، این داستان ویژگی‌های کامل یک رمان نوجوان را دارد. فرهاد حسن زاده ویژگی مهمی دارد که بسیاری از نویسندگان دیگر از آن بی‌بهره‌اند و آن حضور در جبهه‌های جنگ و تجربه آن فضا است. در نتیجه با تجربیاتی که داشته، به خوبی از عهده پرداختن به جنگ در داستان برآمده و این امر موجب شده است که داستان به دل بنشیند. زبان طنز هم شیرین ترش کرده است.

سن و سالش متفاوت است و دغدغه‌های خاص خودش را دارد. با خانواده‌اش در آبادان زندگی می‌کند که جنگ شروع می‌شود... حالا باید خودتان بخوانید و ببینید چه ماجراهایی برایشان پیش می‌آید و هستی چه می‌کند. گفتم جنگ! یک وقت فکر نکنید وسط قصه یکدفعه می‌افتید توی یک فضای خیلی جدی یا شاید تلخ جنگ. شک نکنید که در بیشتر صفحه‌ها لبخند روی لبان نشسته و کتاب را ورق می‌زنید. چون نویسنده با استفاده از طنز، فضای رمان را خیلی شیرین و جذاب کرده. آن قدر شیرین که... راستی، این رمان توانسته کلی جایزه هم ببرد. مثل برگزیده اول جایزه مخاطبان نوجوان، لاک پشت نقره‌ای و چند تای دیگر. کتاب هستی چهار فصل دارد. به نظرم بد نیست نام‌هایی را که نویسنده برای هر کدام از فصل‌ها انتخاب کرده، هم بدانید (یک جورهایی آدم را قلقلک می‌دهند): روزی که ولوله شد؛ از آوار به آوارگی؛ دخترای ننه دریا؛ هستی نام یک ماهی نیست.

### زندگی‌نامه

یک بچه سرخ و سفید و تپل میل (البته به گفته مادرش) ۲۲ فروردین ۱۳۴۱ در آبادان دنیا می‌آید، به نام فرهاد حسن‌زاده. در خانواده‌ای پر جمعیت (هفت خواهر و برادر). بچه‌های خانواده‌های شلوغ معمولاً خودکفا بار می‌آیند؛ مثلاً به جای نشستن پای قصه‌های مادر بزرگ‌ها، ممکن است خودشان کلی قصه ببافند برای دیگران. خودش می‌گوید که فاصله یک کیلومتری مدرسه تا خانه را قصه می‌بافتم و دختر عمه‌ام را سرگرم می‌کردم...

نوجوانی شروع فعالیت‌های هنری‌اش می‌شود. شانس می‌آورد و استعدادش به موقع کشف می‌شود. نمایش نامه‌ای می‌نویسد که اجرا هم می‌شود. اما با شروع جنگ و مهاجرت، مدتی از نوشتن فاصله می‌گیرد. در این مدت چه کارها که نمی‌کند: کارگری در کارخانه پارچه بافی؛ بنایی؛ قنادی؛ و...

سال ۱۳۶۶ ازدواج می‌کند و سال بعد اولین پسرش دنیا می‌آید. بالاخره در سال ۱۳۷۰ اولین کتابش با عنوان «ماجرای روباه و زنبور» منتشر می‌شود. شما فکر می‌کنید تا حالا چند اثر داشته باشد، خوب است؟ بیش از ۹۲ اثر که جوایز زیادی هم برایشان گرفته. بعضی هم ترجمه شده‌اند.



# چرا خدا عزیزانمان را می‌گیرد؟

فائز غفار حدادی

اول بیا دکمه شانس‌مان را بزنیم و موتور تخیلمان را روشن کنیم. حالا تصور کنیم که شانس آورده‌ایم و در یک مسابقه، «سفر به یکی از قشنگ‌ترین جاهای دنیا» را برنده شده‌ایم. به همراه خانواده البته! مسئول برنامه از قبل عکس‌های آنجا را برایمان فرستاده است. یک کوه بلند پر برف و پر گردنه است. اما قشنگی‌اش رسیدن به قله‌ای است که بی‌شباهت به بهشت نیست: «زیبا، سرسبز، آرام، رویایی و بکر». خلاصه حسابی قند توی دلمان آب شده است و چند هفته‌ای درگیر آماده‌سازی وسایل، خریدن کفش کوه و کوله مناسب، و تهیه آذوقه کم وزن و مقوی بوده‌ایم و حالا بلیط جایزه‌مان را زده‌ایم زیر بغلمان و وارد آن منطقه کوهستانی و صعب العبور شده‌ایم. به همراه خانواده البته! سنگین و کند بالا می‌رویم. گاهی پای یکی مان سر می‌خورد و آن یکی کمکش می‌کند و گاهی یکی نفس کم می‌آورد و آن یکی روحیه‌اش می‌دهد. به امید رسیدن به قله‌ای که بی‌شباهت به بهشت نیست، همه توانمان را می‌گذاریم که کم نیاوریم و راه را گم نکنیم. هر چند مسئول برنامه برایمان راهنما فرستاده است که در طول مسیر هوایمان را دارد. در اواسط راه یکی از اعضای خانواده‌مان به هر دلیلی دیگر نمی‌تواند ادامه بدهد. پایش شکسته؟ شاید! نفسش گرفته؟ بعید نیست! امیدش را از دست داده؟ احتمالاً! دلش مهم نیست، مهم این است که مسئول برنامه تشخیص می‌دهد که او دیگر نباید با ما این مسیر سخت را ادامه بدهد. برایش هلی‌کوپتر می‌فرستد که او را به بالا برساند. آن بالا همه نوع امکاناتی برای مداوا، بهبود و استراحت هست. ما با اشتیاق او را سوار هلی‌کوپتر می‌کنیم. درش را که می‌بندیم صدای پرها نمی‌گذارد که بهش بگوییم خوش به حالت که زودتر از ما آن بالا را می‌بینی! غصه نمی‌خوریم برایش. چون می‌دانیم که ما هم چند ساعت دیگر به همان نقطه خواهیم رسید و او را خواهیم دید. او جایش در آن بهشت زیبا و پیش آن مسئول مهربان امن و راحت است.

## دنیا مثل یک شعر زیباست

اکرم کشایی

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (انعام/ ۹۷)

او کسی است که چراغ ستارگان را برای رهایی شما در تاریکی‌های بیابان و دریا قرار داده است.

ستاره‌ها چراغ‌های آسمان‌اند. دنیا مثل یک شعر زیباست و تو این همه زیبایی را خواسته‌ای برای من. شب برای من، روز برای من، درخت برای من، رودخانه برای من... همه چیزهای خوب برای من... دنیا بدون یاد تو دیگر شعر نیست، دیگر زیبا نیست. مثل قابی می‌شود بی‌آینه. مثل باغی بی‌درخت، مثل درختی بی‌برگ، ابری بی‌باران، رودخانه‌ای بی‌آب و مثل آسمانی بی‌ستاره...

وقتی مرا می بینی

# او حواسش بود

باسم رضائیان

بود آن‌ها را وسط کوچه ولو کنم. کلید نبود که نبود. شمارش معکوس بمب داشت تمام می‌شد... سه... دو... یک... منفجر شد: -حیدی حواسش به من نیست... حالا باید تا کی زیر بارون بمونم؟... پاییز که اینقدر هوا سرد نمی‌شد!... نمی‌شد یه جوری یه نشونه‌ای چیزی می‌داشتی که یادم بمونه کلید رو بردارم؟... الان لایلا خانوم نشسته تو خونه، اون وقت من باید زیر بارون بمونم!... کلاً انگار آفریده شدم برای اینکه منو نبینی!...

اصلاً امروز روز من نیست!...

همین‌طور که اعتراض می‌کردم، دست‌هایم را توی جیب روپوشم کردم، ژست زمان‌هایی بود که حس می‌کردم حق با من است، اما حق ضایع شده است. یکدفعه سرمای چیزی به انگشت‌هایم رسید. کلیدم!... در آن لحظه و آن هوای سرد بارانی هیچ‌چیز به اندازه پیداشدن کلیدم نمی‌توانست خوش‌حالم کند.

وقتی کلید را داخل قفل می‌چرخاندم، صدای تمام اعتراض‌ها خاموش شده بود. یک حس خاص، چیزی شبیه به شرمندگی سراغم آمده بود. گفتم: «من امروز غرغرو شده‌ام، می‌دونم بیخودی به زمین و زمان گیر دادم. ممنونم که با همه این‌ها بازم حواسش به من بود.»

بعد از آن ماجرا و نشانه‌ای که او به من داد، همیشه کلیدم را توی جیب روپوشم می‌گذاشتم. نه به خاطر اینکه پشت در نمانم، به خاطر زمان‌های عصبانیت، وقتی دست‌هایم را توی جیب روپوشم می‌کردم و فکر می‌کردم حق ضایع شده است... این‌طوری یادم می‌افتاد، حواسش به من هست و بیخودی به زمین و زمان غر نمی‌زدم.

تمام راه بارانی مدرسه تا خانه را یکریز غر زدم. افتاده بودم روی دنده چپ. از کاه، کوه می‌ساختم و فکر می‌کردم حق حسابی ضایع شده است. به او گفتم: «تو که دیدی حق با من بود. پس چرا گذاشتی جلوی خانم سنگ روی یخ شم؟» «دیدم چطور لایلا زیر حرفش زد؟!» گفتم: «چرا سکوت کرده بودی؟ می‌تونستی همون لحظه کاری کنی که دستش رو شه، می‌تونستی به خانم نشون بدی حق با منه.»

از دست خودم بیشتر کفری بودم تا از دست لایلا. مثل دست و پا چلفتی‌ها رفتار کرده بودم. به خودم گفتم: «بسه! چقدر غر می‌زنی؟ نکنه توقع داشتی از آسمون به زمین بیاد که حق تو یکی رو بگیره؟ می‌خواستی خودت زبون داشته باشی حقت رو بگیر.»

گفتم: «ولی دیدی اوضاع چطور بود؟ اصلاً نتونستم از حق دفاع کنم. منظورم هم این نبود از آسمون به زمین بیاد و حق رو بگیره. فقط دلم می‌خواست حواسش به من باشه، منو ببینه.»

آنقدر درگیر بودم که نفهمیدم کی به خانه رسیدم. مثل بمبی بودم که در مرحله پیش از انفجار قرار دارد. هر لحظه می‌توانستم با کوچک‌ترین تلنگری منفجر شوم. زنگ واحد را زدم.

- پس چرا مامان در رو باز نمی‌کنه؟!

یک دقیقه‌ای منتظر ایستادم. با این انتظار کشیدن هر لحظه به انفجار نزدیک‌تر می‌شدم. یکدفعه یادم افتاد مامان گفته بود: «ظهر می‌رم خرید. کلیدت رو بردار پشت در نمونی.»

صدای تیک‌تیک ثانیه‌شمار بمب در ذهنم می‌چرخید.

- کلید رو برداشته بودم یا نه؟!

با عجله وسایل کوله‌ام را زیر و رو کردم. کم مانده



# پلاستیک زندگی بهتر

زمانی که بیرون از خانه هستید، مسلمان‌تشنه می‌شوید، چه بهتر می‌شود اگر به جای مصرف بطری‌های پلاستیکی آب معدنی و یالئون‌های یکبار مصرف، همیشه همراه خود یک قهقه کوچیک آب و یا یک لیون شخصی داشته باشید.

وقتی به خرید می‌روید و خریدتان کالایی نیست که لزوماً به کیسه نایلون نیاز داشته باشد، می‌توانید به فروشنده بگویید که به کیسه احتیاج ندارید و کالار داخل کیف، زنبیل و یا کیسه پارچه‌ای که همراه خودتان آورده‌اید می‌گذارید.

حتماً برایتان پیش آمده که گاهی نسبت به مصرف ناگزیر کیسه‌های پلاستیکی (مثل کیسه فریزر) حساس شده‌اید و پیش خودتان عذاب وجدان گرفته‌اید. به خودتان گفته‌اید که کاش می‌توانستم پلاستیک کمتری مصرف کنم!... مثل وقت‌هایی که قبل از رفتن به مدرسه، خوراکی‌تان را از میوه گرفته نالقمه و ساندویچ، داخل کیسه فریزر می‌گذارید و به مدرسه می‌روید.

برای اینکه بتوانیم تا جایی که امکان دارد از کیسه پلاستیکی استفاده نکنیم، باید نسبت به تعداد مصرف آن‌ها حساس باشیم. چطور می‌شود حساس بود و اصلاً چرا باید حساس بود؟ انگیزه ما برای مصرف پلاستیک کمتر، کمک به تولید هر چه کمتر زباله پلاستیکی و در نتیجه سهمیم بودن در ساختن طبیعتی پاک‌تر و زیباتر است. در اینجا منظور از طبیعت فقط پیشنهادهای ما نیست؛ به معنی کره زمین است؛ جایی که زندگی می‌کنیم! «پرسید: آیا راهی برای جایگزین کردن این کیسه‌ها وجود دارد؟ قطعاً که می‌توانید یک راه جایگزین پیدا کنید. چرا که مثلاً ۱۰۰ سال پیش در کشور ما اصلاً کیسه نایلونی وجود نداشت و البته که زندگی هم در جریان بود! یکی از راه‌های جایگزین برای دور زدن کیسه‌های پلاستیکی، استفاده از ظرف‌های دردار و یا کیسه‌های پارچه‌ای است. یک کیسه فریزر شود. البته در صورت استفاده از کیسه‌های پارچه‌ای برای جا به جا کردن مواد غذایی، حتماً نسبت به پاکیزه بودن و شستن به موقع آن دقت داشته باشید.

اگر هر کسی به سهم خود نسبت به تولید زباله‌های پلاستیکی حساسیت داشته باشد و با کمی جدیت دست به اقدام بزند، قطعاً فرداهای سبزتر و پاکیزه‌تری خواهیم داشت.

# ضد زنگ

• زیر نظر علیرضا لیثی  
• تصویرگر: مهدی صادقی

## کشیکش های حیاطی



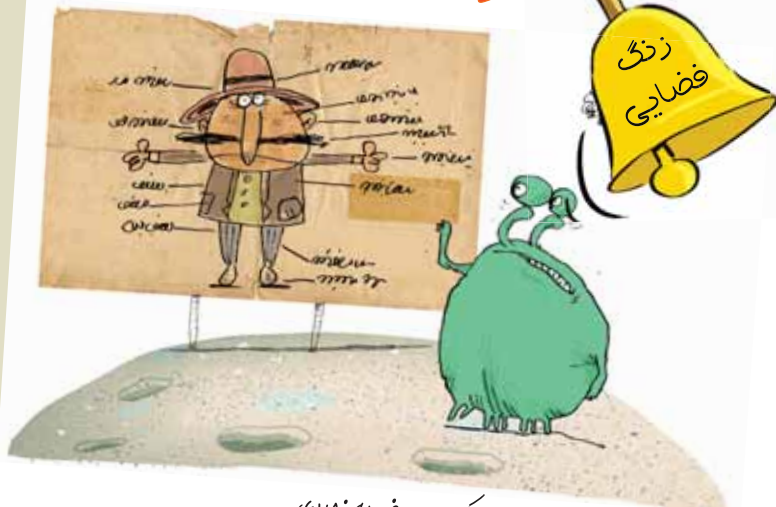
بهداد سلیبی با اون وزنه‌ها سه بار مردود شد  
تو باید با این وزنه‌ها نه بار مردود بشی!





• تصویرگر: مهدی صادقی  
• سید حسن صفاری (ناخدا)

# موجود ما خکدار



گزارش اول از سیاره هفتصد و پنجاه و یک، معروف به زمین، طبق آخرین تحقیقات رسیده از سفینه فضایی ما در مورد سومین سیاره منظومه شمسی، انسان‌ها باهوش‌ترین موجوداتی هستند که روی کره زمین زندگی می‌کنند. انسان یک مشک فکی است که چهار دستک دارد و می‌تواند روی دو تا از آن‌ها راه برود. دستک‌ها پنج شافک دارند که هر یک از آن‌ها کاربرد مخصوص به خود را دارند. برای مثال شافک اول شست نام دارد. انسان‌ها معمولاً برای اعلام موافقت با موضوعات مختلف، شستشان را به یکدیگر نشان می‌دهند. همچنین شافک دوم سیابه نام دارد که بیشتر در مدارس و برای اجازه گرفتن، استفاده می‌شود. مثلاً اگر نیاز باشد که شما وسط زنگ از کلاس خارج شوید ابتدا بایستی شافک سیابه را بالا بیاورید و آن را به معلم خود نشان دهید و هنگامی که معلم شافک شما را دید با آن به پنجره اشاره کنید و منتظر بمانید تا معلم شستش را به شما نشان دهد. بالاترین عضو بدن انسان‌ها سر نام دارد که همانند توپی بر بالای مشک فکی دستک دار نصب شده است.

سر از قسمت‌های مختلفی تشکیل شده است که می‌توان، به شیپورهای بغل، محل ورودی غذا، گوی‌های پرفشان بیابانی، مار سفن گو، مغز و ... اشاره کرد. یکی از اساسی‌ترین نقاط ضعف انسان‌ها عدم استفاده از مغز و استفاده بی‌رویه از مار سفن گو می‌باشد که باعث می‌شود انسان‌ها پیش از آن که فکر کنند به سفرانی بپردازند که شاید بتوان این موضوع را اصلی‌ترین دلیل انقراض آن‌ها در آینده‌ای نزدیک دانست.



• کاریکاتورهای از محمدحسن صادقی  
• عصابه لک پیروم راه می‌وردا  
• مدرسه سایه شهپور را با تیر می‌زنند.  
• مدرک غلبوت «تارشناسی ارشد» است.  
• قالی، پای دار جان می‌گیرد

## قند خوار بی دندان

درد بر ریشه دندان افتاد  
نعره در هیکل ساسان افتاد

لب، ورم کرده و فک، نامیزان  
لب و لوفه، دوسه متر آویزان

چشم‌ها از غم بی‌فوابی بُر  
تب او، شاخ‌تر از صد تب بُر

مو، به هم ریخته، قاطی پاطی  
مفقه هنگیده و مخ اسقاطی

چهره، کلا شده کاریکاتور  
حالت و میمیک صورت، دلفور

کار ساسان، سر و تن آزاری ست  
سوپر استار اضافی خواری ست

دو قلب پایبی و یک قندان قند  
فورده این ماه دو تا نیسان قند

شام و صبحانه او قند آگین  
عاشق باگت و قند است، همین

کل آتاتومی اش مشکل دار  
از همین قند فوری‌ها بیمار

طبق اسناد پزشکی با قند  
زده بر سیمه و سی جایش گند

قلوه و قلب و مری رو به فنا  
مانده از آن همه دندان، دوسه تا

قند بسیار، هیولاست، گلم  
مثل سم با دوز بالاست، گلم

درد دندان که چنین تن پیچ است  
پیش پر زوری فرخش هیچ است



# سوراخی در دیوار شکلاتی

• شروین سلیمانی

## یک: شکلات

اقوام مایا و آزتک که در کشور مکزیک زندگی می‌کردند، حدود سه هزار سال پیش که در بقیه‌های دنیا سقز هم برای جویدن پیدا نمی‌شد، شکلات‌های قهاری بودند. آن‌ها از دانه‌های درخت کاکائو مایعی به دست می‌آوردند که به آن می‌گفتند شکلات که در زبان آن‌ها به معنی «آب تلخ» بود. آن را داغ می‌کردند و دور هم می‌خوردند! قرن‌ها پیش اقوام مایا و آزتک از بین رفتند اما شکلاتی که آن‌ها کشف کردند، دنیا را تسخیر کرد و شد عزیز دل میلیارد‌ها آدم!

## دو: پول زیمبابوه

واحد پول این کشور آفریقایی دلار است، اما چه دلاری؟! هر دلار آمریکا برابر است با ۲۵ میلیون دلار زیمبابوه! زیمبابوه‌ای‌ها برای خرید یک نان ساده باید یک کیسه زباله را پر از اسکناس کنند و با خود به نانوايي ببرند. در اوج بحران اقتصادی این کشور با صد تریلیون دلار به سفتی می‌شد حتی یک بلیت اتوبوس خرید. یعنی اگر کسی می‌خواست سوار اتوبوس شود، برای خرید بلیط باید اول یک نیسان کرایه می‌کرد و اسکناس‌هایش را بار نیسان می‌کرد می‌برد ۳۰ باجه بلیت فروشی!

## سه: دیوار چین

حدود ۲۸۰۰ سال پیش که اکثر مردم دنیا با چوب و برگ درختان برای خوردشان قاشق می‌ساختند، این چینی‌ها دیواری به طول هفت هزار کیلومتر دور کشورشان کشیدند تا از حمله دشمنان در امان بمانند. البته این دیوار اولین شبکه پیام‌رسان داخلی هم بود، به این صورت که اگر دشمن از یک نقطه حمله می‌کرد، چینی‌ها فوراً روی برج‌های دیوار آتش روشن می‌کردند و برج بعدی هم با دیدن آتش، آن را فوراً روشن می‌کرد و همین‌طور برج بعدی و بعدی، و اینگونه در کمترین زمان همه می‌فهمیدند که دشمن حمله کرده است و می‌رفتند سر وقتش. ناگفته نماند که این دیوار در شمال چین واقع شده است و اگر چینی‌ها هم مثل ما اهل شمال رفتن بودند، به جای اینکه مثل ما در تعطیلات با سر به شمال بروند با سر توی دیوار می‌رفتند!





# هواپیمای کشت دولول



تصویرگر: محمدرضا اکبری

• حسین خامی صاعی

اگر چراغی روشن می‌شد مردم یکصدرا دار می‌زدند؛ «قاموش کن! قاموش کن!» طولی نکشید که سر و کلهٔ دو شکارچی هم پیدا شد. به هر سو که می‌رفتند، موچی از جمعیت همراهشان می‌رفت تا بیشتر در امان بمانند. تا اینکه خود را روی خاکریز ریل‌های قطار کشانند. مش‌ولی‌الله و مش‌غلامرضا در آن ظلمات چشم از آسمان بر نمی‌داشتند. تا اینکه ناگهان توپ‌های فدهوایی از هر گوشه شهر شروع به شلیک کردند. صدای کرکنندهٔ توپ‌ها از هر طرف می‌آمد و گلوله‌های آتشین آن‌ها سیاهی شب را فط‌فطی می‌کردند.



مش‌ولی‌الله و مش‌غلامرضا هم بی‌هدف به آسمان شلیک می‌کردند و هر از گاه فریاد می‌زدند: «نترسید، نترسید. پایین بکش کارش سافته است!»

در همین اوضاع صدای چند انفجار مهیب شهر را لرزاند. نفس‌ها در سینه حبس بود. کسی نمی‌دانست کجای شهر را زده‌اند. گوش خوابانده بودند ببینند صدای آمبولانس‌ها از کدام طرف شنیده خواهد شد. لحظاتی بعد غرش فدهوایی‌ها قاموش شد، اما صدای تفنگ‌های دو لول هنوز به گوش می‌رسید. چراغ‌ها که یکی‌یکی روشن شدند، مش‌ولی‌الله فاکو و پیرشان و فسته رو کرد به جمعیت و همین‌طور که سینه‌اش را جلو داده بود، گفت: «نگفته بودیم این محله امنه؟! هواپیمای دشمن اینجا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند!»

هالا دیگر لب‌فند به لب‌ها برگشته بود و تفنگ‌های ساپمه‌ای دو شکارچی پیر، یک‌بار دیگر شر دشمن را از سر محلهٔ ما کم کرده بود.

تا آن موقع نمی‌دانستیم با تفنگ دو لول مش‌ولی‌الله هم می‌شود هواپیمای دشمن را کله‌پا کرد! بمباران شهرها شروع شده بود و صغیر و کبیر در میان ترس و دلهره دست‌وپا می‌زدند. رادیو هم روزی چند بار مردم را با آژیرهای قرمز و سفید آشنا می‌کرد؛ آژیر قرمز سه دقیقه بود و صدایش هر ۱۰ ثانیه کم و زیاد می‌شد. اما صدای آژیر سفید یا وضعیت عادی یکنواخت بود. هر روز خدا صدای گویندهٔ رادیو مو پر تن مردم سیخ می‌کرد: «**توجه! توجه! علامتی که هم‌اکنون می‌شنوید اعلام خطر یا وضعیت قرمز است. معنی و مفهوم آن این است که محلهٔ هوایی انجام فواهد شد. محل کار خود را ترک و به پناهگاه**

**بروید.**»

محکم‌ترین پناهگاه اهالی لب فط راه‌آهن، زیرپلهٔ خانه‌هایشان بود. برای همین تریبیج می‌دارند به جای ماندن زیر آوار، بریزند وسط کوچه و خیابان، زل بزنند به دل آسمان و با پیدا کردن هواپیمای دشمن در میان ستاره‌ها، قدرت بینایی خود را به رخ بکشند! در این میان تنها مایهٔ دلگرمی اهل محل، مقصودها پیرزن‌ها و پیرمرد‌ها، دو شکارچی قدیمی بودند؛ مش‌ولی‌الله و مش‌غلامرضا. هم قد و قامت، تپل، چهارشانه با صورت‌های گرد و آفتاب‌سوخته. با این تفاوت که مش‌ولی‌الله کاملاً تاس بود، اما مش‌غلامرضا چند تار موی فنا زده داشت که از لبه کلاه نمدی‌اش بیرون بگذارد. آن روز دم غروب، آن دو یار قدیمی برای اهالی محل سفترانی مفصلی کردند. لباس‌های پلنگی شکار تنشان بود و تفنگ‌های دو لول را از شانه‌هایشان آویخته بودند. قمقمه و دوربین و قطار فشنگی که به کمر بسته بودند، هیبت فاصی به آن‌ها می‌داد. مدتی از دل‌و‌ری‌ها و در افتاد نشان با شیر و گرگ گفتند و به نوبت مردم را دل‌لاری دارند: «مردم! تا ما را دارید، اصلاً نترسید. خیالتان راحت! همین که هواپیمای دشمن بکشد پایین، دفلش را می‌آوریم. نمی‌گذاریم یک مو از سر این محله کم شود! تفنگ‌های ما پُر و آماده است. با این‌ها کلی شیر و بیر و گراز نفله کرده‌ایم. این ملخ‌آهنی‌ها که عددی نیستند!» عقیب بود که مردم ساردهٔ محل هم به مش‌ولی‌الله و مش‌غلامرضا اعتماد کرده بودند. عده‌ای دست به آسمان بالا می‌بردند و برای سلامتی این دو ناهی محله دعا می‌کردند.

دقایقی بعد از نیمه‌شب بود که باز هم آژیر قرمز به صدا درآمد و مردم و هشت‌زده بیرون ریفتند. همهٔ چراغ‌ها قاموش بودند.



## معای عینک

بعضی از افرادی که سرشان خیلی شلوغ است، گاهی دچار فراموشی‌های عجیب و غریب می‌شوند. ملکایت زیر در مورد یکی از این آدم‌هاست که با استدلال‌های منطقی، موفق شد عینکش را که گم کرده بود، پیدا کند:

آقای پروفیسور که فهمید عینکش را گم کرده است، با خودش گفت: فرض کنیم که عینک بنده را دزدی ربوده باشد! در این صورت، این آقای دزد، یا چشمش ضعیف است یا نیست. اگر ضعیف باشد، پس باید خودش عینک داشته باشد. بنابراین احتمالی به عینک من ندارد. حالا فرض می‌گیریم که چشمش ضعیف بود و عینک هم نداشت. باز هم نمی‌تواند عینک مرا دزدیده باشد، چون چشمش بر اثر ضعیف بودن، نمی‌تواند عینک مرا ببیند! پس نتیجه می‌گیریم کسی که عینک مرا برداشته، دزد نبوده است. اما غیر از دزد هم کس دیگری نمی‌تواند عینک کسی را بردارد. پس نتیجه می‌گیریم که خودم عینکم را در جایی گذاشته‌ام و حالا نمی‌توانم آن را پیدا کنم! اما موضوعی که فکر مرا سفت مشغول کرده، این است که پس‌پطور من با این چشم ضعیف می‌توانم دنبال عینکم بگردم و ببینم که آنجا نیست! بنابراین نتیجه می‌گیریم که من عینک به چشم دارم و عینک من گم نشده است!

بعد پروفیسور دستش را به سوی پیشانش برد و مطمئن شد که عینک به چشم دارد و به این ترتیب به کمک علم منطق توانست عینک خودش را پیدا کند!



## خبر بد

• بازخوبی احمد عربلو

می‌گویند یکی از هاکمان فلیفه، هارون الرشید، مردی را دستگیر کرد و او را با غل و زنجیر به دربار هارون فرستاد و برای فلیفه نوشت این مرد شیر مرگ شما را در همه یا پشش می‌کند و با این کار همه یا را به هم می‌ریزد! هارون آن مرد را خواست و بر سر او فریاد زد: - مردک! می‌بینی که ما زنده هستیم. پس چگونه است که این فیبر به این زشتی را در همه یا پشش می‌کند؟! مرد در جواب گفت: - افراد و کارگران تو همه چور ظلم و ستم را در حق ما مردم روا می‌دارند و هیچ کس هم به فریاد ما نمی‌رسد. من هم با خودم فکر کردم که قهقار فلیفه مرده است که افرادش بدون هیچ ترسی به جان مردم افتاده‌اند!

هارون از این حرف حساب فعالیت زده شر و نتوانست پاسخی بدهد.



## لطف گرگ

چنین گویند: کاندر خلق گرگی فرو رفت استخوانی، همپو نشتر! ز لک لک چاره خود بُست، در ضمن نمود از بهر او آفری مُقرر! به منقار، استخوان را از گلوش برون آورد، آن مرغ هنرور و ز آن پس فواست حق زحمت فویش جوازش داد گرگ هیله گستر: «سرت را از دهان بنده، سالم برون آورده، فواهی مزد دیگر؟!» به آشرا ار کنی فرمت ز نعمت قناعت چو به سالم ماندن از شرا دهقان کرمانی





زنگ  
تکنولوژی

علیرضا لیش

**سمیرا:**  
می‌خواهم بوم مانتو شلوار مدرسه بخرم. به نظرتون از کجا بخرم؟

**شهرزاد:**

یه فروشگاه هست نزدیک فونته ما. همه جنساش فارهیه. بیا از اونجا بخر.

**شیرین:**

فارهی منظورت چینیه؟ از اونجا چیزی نفر. من پارسال از اونجا لباس خریدم. یه بار که شستمش. انقدر آب رخت، بردم اهدا کردم به نوزاد قاله ام.

**صفورا:**

منم یه بار از اونجا خرید کردم. افتادم توی آب، لباسام انقدر آب رفتن، دیگه تا یه روز از آب بیرون نیومدم تا یکی پیدا شد، رخت برام لباس آورد.

**آتنا:**

راست می‌گه. منم یه لباس از اونجا خریدم. از فروشگاه که اومدم بیرون، لباس از دستم افتاد، شکست. لباسشون هم مثل خودشون چینیه.

**ساناز:**

من یه بار رو می‌شناسم، لباسشو از ترکیه می‌اره. انقدر لباسش اصله که با آدم استانبولی حرف می‌زنه.

**الیه:**

من یه بار از همونجا لباس خریدم. دو بار که شستمش، انقدر رنگ و روش رفته بود، ترهیح دارم مانتوی نویوونیای مامانم رو بپوشم.

**شیمه:**

منم یه بار یه لباس از همونجا خریدم. یه روز که توی خیابون داشتم می‌رفتم، تارای لباسم ریخت و فقط پوداش موند.

**ایهام:**

من یه بار رو می‌شناسم، فقط لباسای فرانسوی می‌فروشه. می‌گه از خود فرانسه هم میان از من خرید می‌کنن. آدرسش رو بهت می‌دم برو از اونجا بخر.

**مهرنوش:**

اون که تعطیل شد. انقدر جنساش گرون و بی‌فود بود که ورشکست شد. الان فقط آچار فرانسه می‌فروشه؛ اونم اصل چین.

**سمیرا:**

با این حساب از همین تولیدی سرکوفه مون بخرم خیلی بهتره.

خرید مانتو از آچار فرانسه فروشی

# لطیفه‌های خارجی



- مردی که عجله داشت، از کشاورزی پرسید: «بیشید، اجازه هست از مزرعه شما رد بشوم؟ اگر بفواهم دور بزنم، به قطار ساعت چهار و نیم نمی‌رسم!»  
کشاورز: بله، بفرمایید. اگر سگم چشمش به شما بیفتد، به قطار ساعت چهار هم می‌رسید!

- مادر: پسر امروز مدرسه چطور بود؟  
پسر: خیلی فوش گذشت، یک عالمه مواد منفجره درست کردیم.  
مادر: چه جالب! بر نامه فردا چیه؟  
پسر: هیچی، باید دنبال یک مدرسه چرید بگردیم!

- دو نفر به شکار رفته بودند. یکی از آن‌ها از کوه پرت می‌شود و از حال می‌رود.  
دوستش فوری با اورژانس تماس می‌گیرد: «کمک کنید! دوستم مرده!»  
مسئول اورژانس: آرامش خودتون را فقط کنید. اول باید مطمئن بشیم که مرده.  
کمی بعد، صدای تیری به گوش می‌رسد و مرد به مأمور اورژانس می‌گوید: «خیلی فوب، بعدش چه کار کنیم؟!»

- مادر: پسرم کارنامه ات کو؟  
پسر: قرض دادم به دوستم، می‌فواست بابا و مامانش را بترساند!

- بیمار: آقا دکتر من خیلی نگرانم، دفعه اول است که دارم عمل می‌شوم.  
دکتر: نگران نباش جانم، من هم دفعه اولم است که عمل می‌کنم!



- پسر: پدر جان توفان چطوری به وجود می‌آید؟  
پدر: نمی‌دانم.  
پسر: چرا اگرگ‌ها زوزه می‌کشند، اما سگ‌ها پارس می‌کنند؟  
پدر: نمی‌دانم.  
پسر: چرا زمین گرد است؟  
پدر: نمی‌دانم.  
پسر: بیشید، انگار دارم با این سؤال‌ها ناراحتتون می‌کنم.  
پدر: نه پسر ۳ پارس، وگرنه پیزی یار نمی‌گیری!

- دکتر به بیمار: با این قرص‌هایی که برایت نوشتم، مشکل بی‌فوابی شما کاملاً حل می‌شود.  
بیمار: روزی چند قرص بفرم؟  
دکتر: هر دو ساعت یک قرص!



# دفاع آخر زمین!

روح الله احمدی  
تصویرگر: مجید صابری خُزاد







# خانه‌های علم در ایران

یاد گرفتن علم، فقط به درس خواندن و نمره گرفتن نیست. باید سفر کنیم و تجربه‌های تازه کسب کنیم. خیلی چیزها را باید با چشم خودمان ببینیم و با گوش خودمان بشنویم تا درست و برای همیشه در ذهنمان ثبت شود. موزه‌ها و مراکز علمی برای همین هدف ساخته شده‌اند. ما هر شماره تعدادی از مراکز معروف و جذاب را از سراسر ایران به شما معرفی می‌کنیم. البته در اکثر شهرها، جاهای جذاب دیگری هم وجود دارند که با کمی پرس و جو می‌توانید آن‌ها را به فهرست ما اضافه کنید.

## آسمان نما و خانه علم شهرری

خانه علم، محیطی علمی است که در آن امکاناتی فراهم آمده است تا عموم مردم، به خصوص نوجوانان، بتوانند از طریق مشاهده، لمس، آزمایش، گوش دادن و مطالعه در معرض پدیده‌های متفاوت علمی در زمینه‌های گوناگون علوم پایه (ریاضی، شیمی، زیست و زمین شناسی) و فناوری قرار گیرند.

مجموعه آسمان نما و خانه علم آستان مقدس حضرت عبدالعظیم (ع) در اردیبهشت ۱۳۸۳ افتتاح و مورد بهره برداری قرار گرفت و شامل بخش‌های آسمان‌نمای دیجیتال با ظرفیت ۴۰ نفر، سالن تجهیزات و آزمایش‌ها، و غرفه علوم طبیعی است. تابلوی تصاویر پنهان، رادیو دستی، تابلوی تصاویر متحرک، تابلوی امواج فرا صوت، تابلوی انفجار بزرگ، مجموعه‌ای از تجهیزات و سیستم‌های خورشیدی، آزمایش‌های فیزیکی و مکانیکی، دستگاه مخابرات لیزری و دستگاه گفت‌وگوی با تأخیر، نمونه‌ای از تجهیزات به نمایش در آمده در خانه علم هستند.

مجموعه سنگ‌ها و کانی‌ها و نیز فسیل‌های جانوری و گیاهی بخش دیگری از خانه علم شهرری را تشکیل می‌دهد.

نشانی: تهران، شهرری، ضلع شمال شرق حیاط حرم عبدالعظیم الحسنی (ع)، جنب کتابخانه مرکزی  
ساعات بازدید: ۸ صبح تا ۱۷ بعد از ظهر  
روزهای بازدید: شنبه تا چهارشنبه  
هزینه: خانه علم ۲۰۰۰ تومان / آسمان‌نمای دیجیتال ۵۰۰۰ تومان - دانش آموزان در صورت بازدید گروهی: مجموعه ۵۰۰۰ تومان  
روزهای بازدید: شنبه تا چهارشنبه  
اطلاعات: ۰۲۱-۵۱۲۳۳۴۶



## موزه تاریخ طبیعی شیراز

موزه تاریخ طبیعی شیراز به منظور بالا بردن سطح دانش عمومی درباره عالم خلقت و شناخت ارزش وجودی گیاهان و جانوران ساخته شده است. با دیدن این موزه، علوم را بهتر می‌آموزید و کمبود آزمایشگاه‌های مدرسه برایتان جبران می‌شود. بخشی از این موزه به علوم و فناوری مربوط است و با عنوان‌های موزه علوم و موزه تکنولوژی زیر مجموعه موزه‌های تاریخ طبیعی

دانشگاه شیراز است. در این مجموعه دستاوردهای علمی و صنعتی بشر در شاخه‌های فناوری، پدیده شناختی فیزیک، مخابرات، الکترونیک، رایانه، برق و انرژی‌های نوین مورد بررسی قرار گرفته و در چند سالن مجزا به معرض نمایش گذاشته شده‌اند.



نشانی: شیراز، بلوار مدرس، خیابان آزادگان  
روزها و ساعات بازدید: شنبه تا چهارشنبه ۸ صبح تا ۱۶ پنجشنبه و جمعه ۹ صبح تا ۱۶  
ایام نوروز: ۸ الی ۲۲  
هزینه: افراد عادی ۳۰۰۰ تومان / مدرسه‌ها و ارگان‌ها با هماهنگی قبلی: ۲۰۰۰ تومان  
اطلاعات: ۰۷۱-۷۲۷۵۵۷۵ و ۰۷۱-۷۲۶۹۰۴۰

توجه: بازدید از موزه در روزهای تعطیل شده و صرفاً پس از هماهنگی با مدیریت موزه امکان پذیر است.



## پارک علمی پروفسور بازیم

«پارک علمی پروفسور بازیم» منحصربه‌فردترین پارک موضوعی علمی ایران در سه موضوع زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و نجوم (علوم تجربی) است که با تلفیق سرگرمی و آموزش فضایی مفرح و آموزنده را برای دانش‌آموزان فراهم می‌کند. در این مجموعه، از آخرین تکنیک‌های طراحی مراکز علمی-تفریحی خانوادگی و دانش‌آموزی (نظیر داستان‌گویی، تجربه مشتری، سناریو محوری و...) استفاده شده است.

پارک علمی پروفسور بازیم از بخش‌های گوناگون تونل آفرینش، انواع بازی‌ها و فروشگاه تشکیل شده است. در بخش تونل آفرینش، بازدیدکنندگان همراه با توضیحات راهنما با مفاهیمی مثل داستان خلقت از ابتدا تا امروز، سفر به بدن انسان، ویژگی‌ها و جال‌های دوران بلوغ (مخصوص بانوان) آشنا می‌شوند. بخش‌های دیگر این پارک علمی عبارتند از: گنبد افلاکنا (پلاتاریوم)، شبیه‌سازی رانندگی، و سفینه واقعیت مجازی. علاوه بر این‌ها، کارگاه‌های دائمی و فصلی در خصوص آموزش‌های علوم نجوم، علوم زمینی، علوم زیست‌شناسی، پزشکی و غیره در این پارک علمی دایر هستند.

نشانی: مشهد، بلوار خیام، منطقه سیاد، جنب الماس شرق، مجتمع وصال، طبقه ۴+  
روزهای بازدید: ۸ صبح تا ۲۰ شب  
هزینه: ۲۰ هزار تومان - دانش‌آموزان با همراهی قبلی: ۱۴ هزار تومان  
اطلاعات: نوبت دهی: ۰۵۱-۳۱۷۲۳۲  
وبسایت: <http://bazima.ir>



## موزه سنجش تبریز

موزه سنجش یکی از موزه‌های هشت‌گانه تبریز است که در آن انواع ابزار سنجش و سیر تاریخی این آلات در طول زمان به نمایش گذاشته شده‌اند. موزه در محل خانه قدیمی سلماسی (تاجر مواد غذایی) از خانه‌های زیبا و قدیمی شهر تبریز با قدمت ۱۶۰ سال، متعلق به دوره قاجار برپا شده، و با هدف آشنایی مردم با انواع وسایل متنوع و زیبایی سنجیدن در دوره‌های متفاوت تجهیز شده است. در موزه سنجش که به خانه سلماسی مشهور است نخستین ابزارهای سنجش زمان، وزن، برق، آب و بنزین در ایران نگهداری می‌شود.

نشانی: تبریز، خیابان امام خمینی، کوچه مقصودیه، پشت ساختمان شهرداری، بن بست سلماسی  
ساعات بازدید: ۹ صبح تا ۱۴:۳۰ بعدازظهر  
روزهای بازدید: تمام روزهای سال به جز جمعه‌ها و روزهای شهادت ائمه معصومین (علیهم السلام)  
هزینه: ۲۵۰۰ تومان - اطلاعات تماس: ۰۴۱-۳۵۵۴۲۴۵۹

## موزه ملی علوم و فناوری تهران

موزه علوم و فناوری ایران یکی از موزه‌های شهر تهران است که زیر نظر وزارت علوم فعالیت می‌کند. بسیاری از ابزارها و وسایل قدیمی علمی ایران در دوران پیش و پس از اسلام در این موزه بازسازی شده‌اند. در حال حاضر این موزه پنج گالری دارد: گالری علم، گالری فناوری‌های بومی، گالری از مورها تا موبایل، گالری نور و گالری انرژی‌های نو.



نشانی: تهران، خیابان امام خمینی، خیابان سی‌تیر بالاتر از موزه ایران باستان، ساختمان سابق کتابخانه ملی  
روزهای بازدید: شنبه تا چهارشنبه ساعت ۱۶ تا ۱۹ پنجشنبه و جمعه ساعت ۱۷ تا ۱۹  
هزینه: افراد عادی: ۳۰۰۰ تومان / دانش‌آموزان: ۲۵۰۰ تومان - جنگ علمی (انجام آزمایش‌های جذاب): ۶۰۰۰ تومان - بازدید گروهی: ۲۰۰۰ تومان - جنگ علمی: ۲۰۰۰ تومان  
اطلاعات: ۰۲۱-۶۶۷۲۴۶۹۴  
وبسایت: [www.irstm.ir](http://www.irstm.ir) - ۹۱۹۸۹۶۲۰۰۸

## موزه علوم و فنون

### آموزش و پرورش اصفهان

گاهی اوقات یک مطلب سخت را هر چه می‌خوانیم متوجه نمی‌شویم، اما به محض اینکه در زندگی‌مان آن را تجربه می‌کنیم، تا به در ذهنمان نقش می‌بندد. به همین دلیل، آموزش و پرورش استان اصفهان به فکر ساخت موزه علوم و فنون افتاد. در سال ۱۳۸۲ این موزه با پنج بخش جذاب افتتاح شد (زمین‌شناسی، زیست‌شناسی، شیمی، فیزیک، فنی و حرفه‌ای، و کاردانش). در سال ۱۳۹۰ نیز سه بخش دیگر یعنی اپتیک، نجوم و آسمان‌نما به آن اضافه شد.

نشانی: اصفهان، خیابان سعادت آباد، خیابان مصطفی بعد از فروشگاه بزرگ هاپیر، کوچه شماره ۲۴  
ساعات بازدید: ۸ صبح تا ۱۳ ظهر  
روزهای بازدید: شنبه، دوشنبه و چهارشنبه مخصوص دختران یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه مخصوص پسران  
هزینه: ۳۰۰۰ تومان  
اطلاعات تماس: ۰۳۱-۴۴۳۳۳۶۶۱-۳۱  
مدیریت: ۰۳۱-۶۶۴۰۹۳۰



### توضیحات بیشتر:

راستش گفتنی‌ها زیاد بود و در دو صفحه مجله جا نمی‌شد. برای همین توضیحات بیشتر را در یک فایل مفصل گذاشته‌ایم که می‌توانید با اسکن این کد دانلود کنید:





# مرض زایان

## زگیل

کثیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد، آن‌ها دلشان نمی‌خواهد از بین بروند. اما تو نباید به خواسته آن‌ها عمل کنی.

ویروس زگیل دوست دارد همه جا مرطوب باشد. عاشق جاهای مرطوب است. در استخر، خیابان و زمین‌های خیس که راه بروی، احتمالش هست که آنجا جاخوش کرده باشد. بعد وارد بدن می‌شود و از سه تا هشت ماه طول می‌کشد که زگیل قلمبه‌ای بشود. زگیل از بخش‌های متفاوت بدن بیرون می‌زند؛ حتی پلک. واگیر هم دارد. انواع گوناگون ویروس زگیل در دنیا وجود دارند. پس حواست را جمع کن و به کسی که زگیل دارد، دست نزن که خودت هم بگیری و بقیه را هم مبتلا کنی!



## باکتری

کثیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد...

او دوبخش در وجودش دارد: پلیدی و نیکی.

بخش نیکی‌اش می‌گوید: وقتی زیاد ناخنت را می‌جوی، پوست ظریف و حساس زیر ناخنت میزبان هر نوعی از او می‌شود. امکانش هست از سطح انگشتانت به بدنت وارد شود و قوز بالا قوز بشود. توجه داشته باش که تعداد بسیار زیادی از رفقای باکتری‌اش در دهانت حضور دارند. اصلاً چه کسی خوشش می‌آید ناخن‌هایش بد ریخت بشوند و بعد بیماری هم بگیرد؟ تو دست‌هایت را احتیاج داری.

بخش پلیدش می‌گوید: ناخنت را رها نکن و او را به مهمانی باکتری‌ها دعوت کن!

حالا کدام بخش از وجود تو به او گوش می‌دهد؟ پلیدی یا نیکی؟





## میکروب معده

کثیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد...

غذای کثیف، آب آلوده و آمدن بیماری! بله اگر این اتفاق‌ها بیفتد و میکروب وارد دستگاه گوارش بشود، آنجا خانه می‌سازد و زندگی می‌کند. بعد دلت درد می‌گیرد، ممکن است نفخ و آروغ هم از نشانه‌هایش باشد. آن وقت باید مراحل درمان را طی کنی. شاید بعداً به زخم معده تبدیل شود. پس خطرناک است. اگر بیرون غذا می‌خوری از خوش‌مزه فروشی مطمئن با غذاهای تمیز خرید کن. به همین راحتی، به همین خوش‌مزگی.

## شپش

کثیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد...



او شیفته موها و ابروهاست. جان می‌دهد تا روی کله‌ای لانه کند و حساسی از خون آن بیاشامد. باعث می‌شود، سر مدام خاراندۀ شود. از لباس و رخت‌خواب به دیگران منتقل می‌شود، مخصوصاً وقتی به شخص شپشو برسد، جشن به پا می‌کند و شپش‌های دیگر را هم خبر می‌کند. او می‌کوشد به هر قیمتی به زندگی‌اش ادامه بدهد. آن وقت است که بگوید: «بهداشت کیلویی چند است؟» شبیه شوره سر است، اما از آن چندش‌تر! دوست دارد آدم‌ها به سراغش بروند. اگر هم نروند، او تلاش می‌کند تا به سراغشان برود. اگر در مدرسه کسی شپش داشته باشد، باید تا برطرف شدن شپش‌هایش از او دوری کرد که کار سختی هم هست!



# پوشیدنی‌های باهوش!

ابزارهای پوشیدنی ابزارهای الکترونیکی کوچک و فشرده‌ای هستند که برای پوشیدن طراحی شده‌اند؛ نوعی فناوری پوشیدنی که محاسبات و پردازش اطلاعات را در یک هسته کوچک ولی پر قدرت انجام می‌دهد.

## عینک

با قابلیت تصویربرداری،  
عکاسی، پخش فیلم و  
واقعیت مجازی (VR)

## دست‌بند

با قابلیت سنجش  
و نمایش میزان کالری  
دریافتی و مصرف شده

## بازوبند

حسگر ضربان  
قلب

## ساعت

با قابلیت نمایش و  
پاسخ به تماس‌ها، پیام‌ها و  
نامه‌های الکترونیکی

## پوشش (کاور)

با امکان نوردهی و تغییر  
رنگ

## کفش

سنجش سرعت فعالیت و  
کالری مصرف شده و میزان  
فشار وارده به پا

## جوراب

دارای امکان ارسال وضعیت  
سلامت پا و دمای آن به تلفن  
همراه



«موتورولا» با محصول (Motorola) این امکان را ارائه می‌کرد که تماس دریافت کنید و پیامک‌ها را مطالعه کنید.

۲۰۱۱



نسل هشتم «آپد ناتو» به همراه ساعت مچی و عینک هوشمند گوگل (Glass) معرفی شد.

۲۰۱۰



«نوکیا» با گوشی متفاوت ۵۵۰۰ مجهز به سیستم عامل «سیمبین» توانست سرعت، تعداد قدم و میزان کلاری را که سوزانده‌اید، حساب کند.

۲۰۰۴



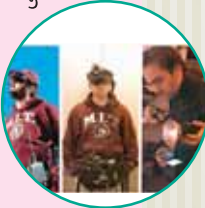
شرکت «اسپورت برین» (SportBrain) محصولی ورزشی تولید کرد که قدم‌ها و کلاری را ثبت می‌کرد. با یک نوار سی‌سیم، حتی می‌توانستید ضربان قلبتان را هم داشته باشید.

۲۰۰۱



اولین پوشیدنی هوشمند توسط «استیو مان» به صورت یک رایانه پوشیدنی طراحی شد.

۱۹۸۱



یاماها توکی ساعت ساز ژاپنی، محصولی ابتدایی به نام «مانیومتر» تولید کرد که میزان فعالیت و کلاری را می‌سنجید.

۱۹۷۵



حالا این روزها به جایی رسیده‌ایم که این ابزار پوشیدنی کاربردهای فراوانی پیدا کرده‌اند؛ از کفش‌های هوشمند که علاوه بر قابلیت بسته شدن خودکار بند، حسگرهای متفاوتی در خود دارد تا همدست‌های واقعیت مجازی و مچ‌بندها و زیور آلات هوشمند.



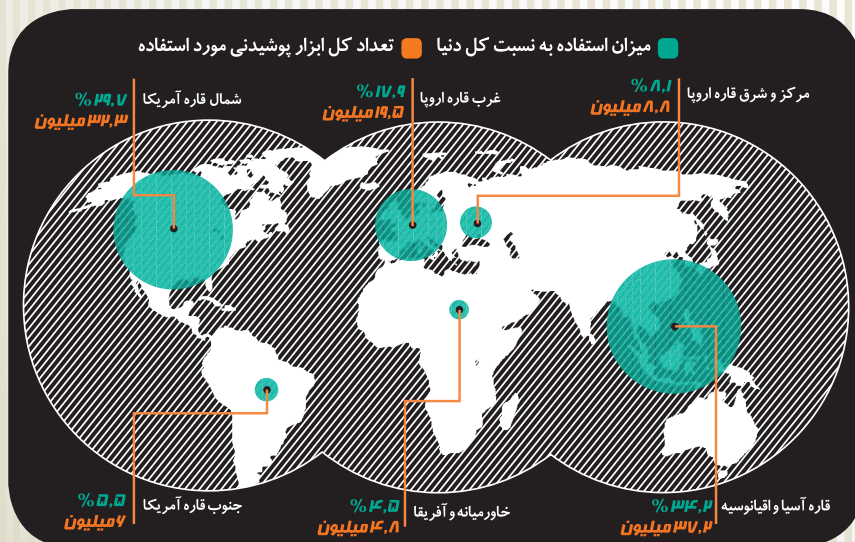
جایگاه بسیار خوبی در امور پزشکی و درمانی دارد. ابزارهای جدید به معلولین یا افراد دارای نقص بینایی یا شنوایی برای تعامل با محیط کمک می‌کنند. بندهای هوشمندی که برای تسکین دردهای مزمن عضلانی بدن به کار می‌روند.



یا ساعت جدید مایکروسافت که به کاهش لرزش دست افراد مبتلا به «پارکینسون» کمک می‌کند.



این روزها فناوری به سمتی می‌رود که دیگر مانند تلفن همراه نیازی به حمل کردن و به دست گرفتن آن نباشد، بلکه ابزار هوشمند همانند پوشاک، همواره همراه ما باشد. به یاد داشته باشیم که این ابزار قرار است زندگی را برای ما آسان کند و ابزاری در اختیار ما باشد، نه آنکه ما در خدمت و اختیار این ابزار باشیم.





# زور هوا

به جای دست با هوا قوطی نوشابه را محاله کنید!

در این آزمایش می‌خواهیم به سراغ نیروی عظیم و پنهانی برویم که همواره در اطرافمان وجود دارد. می‌خواهیم دربارهٔ خطرات و کاربردهای آن کمی فکر کنیم!



مواد لازم:

▶ قوطی آلومینیومی خالی نوشابه ▶ دستکش آشپزی ▶ گرمکن برقی یا اجاق گاز ▶ یک کاسه آب سرد

## مراحل آزمایش:

به گوش می‌رسد، و مقداری مه که حاصل تبخیر آب است، مشاهده می‌کنید که از دهانهٔ بطری خارج می‌شود. اما هنوز برای انجام آزمایش زود است! پس از مشاهده این صحنه یک دقیقه دیگر هم صبر کنید.

این بخش لازم است به ترتیب و با سرعت انجام شود: (دوربین آماده، ۳،۲،۱ حرکت) اجاق را خاموش کنید. در حالی که کف دستتان به سمت بالاست، قسمت پایین بطری خالی نوشابه را بگیرید و آن را سرو ته کرده و دهانهٔ قوطی را به داخل آب سرد فرو کنید! قوطی خالی نوشابه به سرعت و به شدت

■ کاسهٔ آب سرد را نزدیکتان قرار دهید. دقت داشته باشید که هرچه آب سردتر باشد، نتیجهٔ آزمایش بهتر خواهد بود! ■ داخل قوطی خالی نوشابه را بشویید تا باقی‌ماندهٔ قطره‌های نوشابه تمیز شود. سپس به اندازهٔ یک قاشق غذا خوری آب داخل قوطی بریزید. ■ زمانی که اجاق خاموش است، قوطی خالی نوشابه را روی آن قرار دهید. اجاق گاز را روشن کنید و دوربین گوشی را برای فیلم گرفتن از لحظهٔ آزمایش آماده کنید. این قسمت را با احتیاط کامل انجام دهید. می‌توانید از دیگران هم کمک بگیرید. ■ بعد از چند لحظه صدای جوشیدن آب داخل بطری

شیشه فیلم کوتاهی که در پایان مقاله آماده است.





مچاله می‌شود!

فیلمی را که از لحظهٔ مچاله شدن قوطی خالی نوشابه خود گرفته‌اید، برای ما از طریق فضای مجازی به شمارهٔ (۰۹۰۳۳۶۷۷۹۹۹) ارسال کنید. با این کار هم در مسابقهٔ ما با کلی جایزه شرکت می‌کنید، و هم فیلم آزمایش شما با نام خودتان در «گنجینهٔ فیلم» سایت «[www.roshdir.com](http://www.roshdir.com)» قرار می‌گیرد.

### صندوق سؤالات

– چرا در این آزمایش قبل از گرم کردن قوطی نوشابه داخل آن مقدار کمی آب ریختیم؟ این آزمایش را یک بار دیگر تکرار کنید، اما این بار داخل قوطی نوشابه کاملاً خشک باشد و داخل آن آب نریزید. چه تفاوتی در نتیجه آزمایش می‌بینید؟  
– وقتی که قوطی مچاله شده را از داخل آب خارج می‌کنیم، می‌بینیم که پر از آب است. این آب چرا و چطور وارد قوطی شده؟  
– محاسبه کنید که از طرف هوا چه نیرویی به دیواره‌های قوطی خالی نوشابه وارد می‌شود؟ به نظر شما چرا با وجود این نیرو، قوطی خالی نوشابه در هوا مچاله نمی‌شود؟  
– به اطرافتان با دقت نگاه کنید و مثال‌هایی از کاربردها و خطرات فشار هوا در زندگی روزمره بیابید.  
– روی بطری خالی نوشابه را با دقت بخوانید و ببینید که یک قوطی کوچک نوشابه حاوی چند گرم قند است. این مقدار برابر چند حبه قند است؟

### به جای قوطی، بشکه مچاله کنیم!

در این فیلم کوتاه دقیقاً طبق مراحل بالا به جای یک قوطی نوشابه یک بشکهٔ بزرگ فولادی را مچاله می‌کنیم! به نظر شما برای مچاله کردن چنین بشکه‌ای به نیروی وزن چند فیل بزرگ نیاز داریم؟



برای مشاهدهٔ این فیلم، کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند «QR Code Reader» یا «QR Code Scanner» استفاده کنید.

### مسابقه ویژه

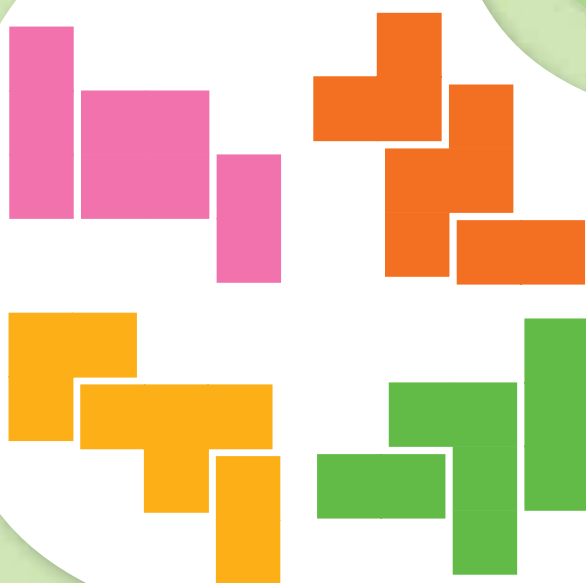
چطور می‌توانید محاسبه کنید که از طرف هوا تقریباً چه نیرویی به بدن شما وارد می‌شود؟ در یک فیلم کوتاه (در نهایت یک دقیقه) راه حل خلاقانهٔ خود را برای ما شرح دهید. این ویدیو را به همراه فیلم و عکس آزمایشتان از طریق فضای مجازی به شمارهٔ ۰۹۰۳۳۶۷۷۹۹۹ ارسال کنید. ما هر ماه به خلاقانه‌ترین ویدیوها و عکس‌ها جایزه می‌دهیم.



# نرخش ذهن

هوشنگ شرقی

۱

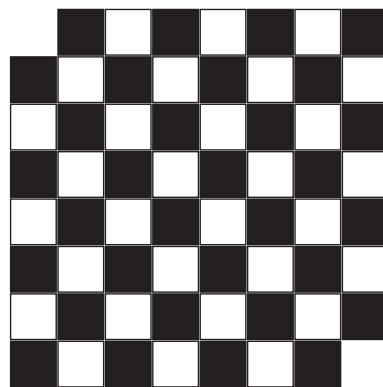


در اینجا چهار شکل، هریک شامل سه قطعه مجزا می‌بینید. با جدا کردن این سه قطعه و چیدن دوباره آن‌ها در سه تا از شکل‌ها می‌توانید شکل واحدی (مربع) بسازید، ولی در چهارمی این کار ممکن نیست. آن کدام شکل است و چرا؟

۲



صفحه شطرنجی مانند شکل زیر داریم که دو گوشه آن‌را با قیچی بریده‌ایم. آیا به نظر شما می‌توان جدول را با دومینوهای ۳۱ مهره دومینوهای  $2 \times 1$  پوشاند؟

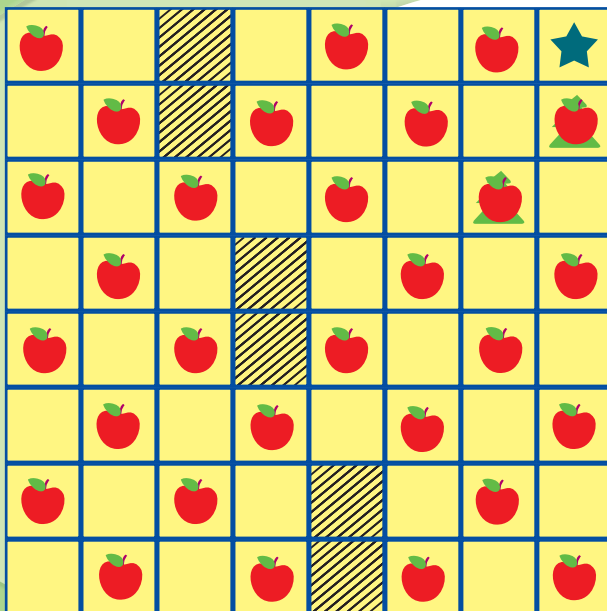


محمد معین امفهانیان

۳

هشت چوب کبریت دارید که طول چهار تای آن‌ها دو برابر طول چهار تای دیگر است. چگونه می‌توانید با استفاده از آن‌ها سه مربع بسازید؟





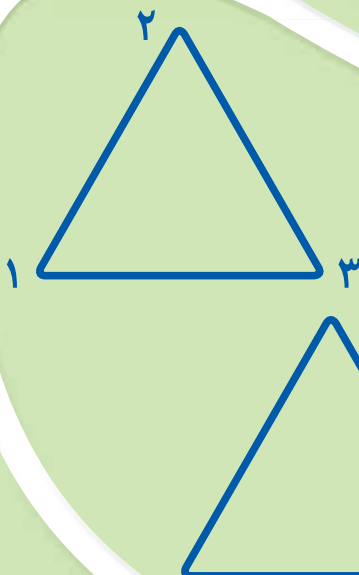
در شکل روبه‌رو تصویری از یک باغ سیب می‌بینید. این باغ ۶۴ خانه دارد که در ۲۹ تای آن‌ها درخت سیب وجود دارد. (که با علامت سیب مشخص شده‌اند) و در شش خانه اتاق‌هایی بنا شده که هاشور زده شده‌اند. باغبان از خانه ستاره‌دار خارج شد و به طور افقی یا عمودی حرکت خود را خانه اتاق دار نمود، همه ۵۸ خانه دیگر را طی کرد و به هر خانه فقط یک بار وارد شد. در نهایت هم به خانه ستاره‌دار برگشت. مسیر حرکت او را مشخص کن.

۱۴

آیا می‌توانید این دوزنقه را که قاعده بزرگ آن دو برابر قاعده کوچک آن است، به چهار دوزنقه کوچک‌تر و مشابه خودش برش بزنید؟



۱۵



الف) روی رأس‌های مثلث روبه‌رو عددهای ۱ و ۲ و ۳ قرار گرفته‌اند. آیا می‌توانید عددهای ۴، ۵ و ... ۹ را روی سه ضلع مثلث طوری قرار دهید که مجموع عددها روی هر ضلع مساوی ۱۷ شود؟

ب) آیا می‌توانید عددهای ۱، ۲، ۳ و ... ۹ را به ترتیب دلخواه روی سه رأس و اضلاع مثلث قرار دهید، به طوری که مجموع عددهای روی هر ضلع مساوی ۲۰ شود؟

معما

پاسخ دهید  
و جایزه بگیرید



## هم پاتوقی‌های عزیز

دوباره سلام. چقدر حس و حال خوبی است که در این اولین ماه پاییز و اولین روزهای مدرسه، باز برگشتیم کنار شما همراهان جان و هم پاتوقی‌های بامعرفت که حتی در ایام تعطیلات تابستانی هم ما را از نوشته‌های دلچسب خودتان بی‌بهره‌نگذاشتید.

در این مدت چهار ماه که از جمع دوستان نوجوان دور افتاده بودیم، قوت قلب و نور امید دلمان همین متن‌ها، داستان‌ها و نظرانی بود که به ما نشان می‌داد، حتی اگر مجله هم چاپ نشود، هستند از سرتاسر ایران دوستانی که یاد ما هستند و این یاد بودن بهترین لذت دنیا را دارد.

پس امسال هم در کنار شما قوی، محکم و متفاوت، پاتوق را آغاز می‌کنیم، بسم ...

# به قلم شما

■ نازنین داراب زاده، کلاس نهم از استان اصفهان:

«سلام، همان‌طور که می‌دانید، شهر من با بحران بی‌آبی مواجه است و همین موضوع باعث شده متن کوتاهی بنویسم. یکی از آرزوهایم این است که این متن در مجله به چاپ برسد: آب مایه هستی، آب سر چشمه هستی، آب نشانه پاک، آب که هست بی‌باکی، آب و آبادانی، آب از پر بارانی»

■ امیر حسین محسنی فرد، پایه هشتم از اراک:

«سلام و خسته نباشید قبلاً مطالبی در مورد آداب و سنن کشورهای مختلف در مجله بود که خیلی برام جذاب و زیبا بود. ممنون از توجه شما به ما نوجوانان»

■ مهدیه اصغری راد، کلاس هشتم از فریمان، در بخشی از داستان کوتاهی برای ما نوشته‌اند:

«یکی از روزهای پاییزی کنار پنجره نشسته بودم. حوصله‌ام سر رفته بود. دلم می‌خواست مثل قدیم‌ها غزاله از راه برسد و بامن گرگم به هوا بازی کند. اما به هر حال من و غزاله حالا بزرگ شده بودیم. زنگ آیفون در خانه پیچید. کسان کسان خود را به آیفون رساندم. گوشی را برداشتم. تصویر هیچ کس نبود. پرسیدم: کیه؟ جوابی نشنیدم. ناگهان یکدفعه تصویر همه دوستانم را دیدم: غزاله، ساغر، ترنم، هاله، بهارو... همه بودند. حتی هلنا هم بود. او دختری بسیار جدی و درس خوان است و کمتر در جمع‌های دوستانه حاضر می‌شود. در را باز کردم. پنج ثانیه بعد همه در اتاق نشیمن روی مبل‌ها دور هم نشسته بودیم...»

مهدیه خانم، داستان شما به سبب اینکه روایتی از یک اتفاق واقعی است، ویژگی‌های مثبتی دارد که در ادامه داستان که فضای چاپ آن نبود، بیشتر هم مشخص است. در واقع استفاده از خاطرات و تجربه‌ها مان در نوشته‌ها بسیار ارزشمند و مفید است، مخصوصاً که یک اتفاق ویژه و متفاوت را برای خواننده روایت کنیم. به امید اتفاقات غافلگیرکننده بیشتر برای شما.

■ الهام امیرآبادی: کلاس نهم از شهر زواره:  
«من قسمت راه سبز را خیلی دوست داشتم  
داستان‌های واقعاً قشنگی است. از زحمات دوستانی  
که این مطالب را می‌نویسند تشکر می‌کنم.»



■ فاطمه صابری، پایه نهم از استان کرمان، در متن ادبی  
کوتاهی برای ما نوشته‌اند:

«خورشید رنگ نارنجی به خود گرفته و از میان کوه‌ها سرک  
می‌کشد. آسمان آماده است برای دیدن روی ماه؛ ماه و ستاره‌هایی  
که لبریز از زیبایی سری به آسمان می‌زنند، غروب زیبایی است هوای  
تابستانی حس خودش را دارد. نسیم صورتم را نوازش می‌کند و لبخند  
درد آلودم را دوباره روی لبانم می‌نشانند. در این خیابان غمناک دلم  
گرفته، دلم کمی شور و شادی می‌خواهد.»  
فاطمه خانم، متن ادبی شما به لحاظ ادبی قوت کافی را دارد  
اما نکته مهم اینجاست که ای کاش برای نوشتن متن‌های ادبی از  
کلیشه‌های تکراری دور بشوید و قدری عنصر خلاقیت و جذابیت  
برای مخاطب ایجاد کنید. شاید بتوانید این توصیف‌های زیبا را با بیانی  
متفاوت، دلنشین‌تر کنید. با آرزوی نوشته‌های بیشتر و بهتر از شما.

■ محمدجواد حاجبانی پایه نهم از تهران، متن  
طنز زیبایی با موضوع «شتر» نوشته‌اند که در بخشی  
از آن آمده است:

«شاید باورتان نشود، ولی شتر نقاط مشترک زیادی  
با بشر دارد. مثلاً به غیر از اینکه واحد شمارش شتر  
هم مانند انسان، نفر است، دیه انسان‌ها براساس شتر  
محاسبه می‌شود. مثلاً هر جان انسان به اندازه ۱۰۰ شتر  
می‌ارزد! اما نکته مهم اینجاست که ما نباید به این دلیل  
شترها را دست کم بگیریم و فکر کنیم چون ۱۰۰ تایی  
آنها هستیم، نباید به نقش و اهمیت آنها در زندگی  
روزانه‌مان توجه نکنیم و ...»

آقا محمدجواد، اول از همه موضوعی که برای  
نوشته‌ات انتخاب کرده‌ای، خلاق و متفاوت است، به ویژه  
آنکه بالحن طنز جنبه‌های متفاوت این حیوان را بررسی  
کرده‌ای. دوم آنکه مزیت اصلی متن شما، نکته سنجی  
ویژه‌تان در کاربردهای شتر در زندگی روزمره‌مان است.  
امیدوارم همچنان طنز و خوش قلم بمانید...

■ محمد صالح ناصحی نژاد، پایه نهم از اراک:

«سلام به مجله رشد. می‌خواستم به خاطر قسمت‌های هم  
پاتوقی‌ها، ضدزنگ، زنگ فناوری و خصوصاً قسمت ده‌تایی‌ها ازتون  
تشکر و خواهش کنم که برای جدول هم پاسخ نامه بگذارید.»

**نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسید:**

- فاطمه شیخ نیا، پایه نهم از میبد استان یزد
- زینب اصلانی، ۱۳ ساله از تهران
- ترنم خلجی، پایه هشتم از خدابنده
- حدیث محمودآبادی، پایه نهم از سیرجان
- زهرا سلطانی، پایه هشتم از اصفهان
- سمیه جمالی، پایه هشتم از دماوند روستای جابان
- سارا تاجمیرریاحی، پایه هشتم از اصفهان
- امیر سجاد قاسمی، از نجف آباد
- اسماعیل صادقی، از شیراز
- معین زارعی، دوره اول متوسطه شاهد المهدی (عج)، از خمین

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و  
داستان، ایمیل مجله است به نشانی  
[nojavan@roshdmag.ir](mailto:nojavan@roshdmag.ir)  
و یا شماره پیامک ۳۵۰۰۰۸۹۹۵۹۶  
برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی  
خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب  
و نظرات بدون اطلاعات کافی شرمندہ‌ایم.

# آویز شلواری

شلوارهای پارچه‌ای یا کتان کهنه شده‌اند؟ از پوشیدن آن‌ها خسته شده‌ای؟ یا اینکه دیگر اندازه‌ها نیستند؟ دست نگه دار! آن‌ها را دور نینداز! می‌توانی دوباره از آن‌ها استفاده کنی. چطوری؟ می‌توانی آویز زیبایی درست کنی. با من همراه شو.

## این وسایل را تهیه کن:



- تکه پارچه‌های کتان یا شلوارهای محکم کهنه و قدیمی؛
- پارچه به ابعاد ۲۲×۴۸ سانتی‌متر؛
- مقداری پارچه برای ابر و گل به سلیقه خودتان؛
- لای چسب؛
- نخ و سوزن؛
- قیچی؛
- طناب کنفی؛
- نی؛
- چسب حرارتی.

نقشه را به پشت تکه پارچه‌ها می‌کشیم، برش می‌زنیم و مطابق شکل آن‌ها را روی پارچه اصلی می‌دوزیم.  
لبه پارچه را برای رد کردن نی به اندازه دو سانتی متر بر می‌گردانیم، می‌دوزیم و طناب کنفی را به دو طرف پارچه چسب می‌زنیم.

## طرز ساخت:

پارچه ابر و گل را لای می‌زنیم و اتو می‌کنیم.







۵



۶



۷



۸



۹



نی را از لبهٔ پارچه که قبلاً تو گذاشته‌ایم، رد می‌کنیم. آن را به اتاق خود آویزان می‌کنیم و ابزارهای خود را مثل خط‌کش، خودکار، قلم‌مو و... داخل آن می‌گذاریم. زیباست نه؟! می‌توانیم برای مصرف‌های دیگر هم از آن استفاده کنیم؛ مثل جا جورایی و جای...

# یک، دو، دو...

## دو و میدانی (دوهای استقامت)

به نظر شما توان جسمانی یک ورزشکار تا چه اندازه است؟ مثلاً یک دوندۀ بیشترین مسافتی که می‌تواند بدود، چه اندازه است؟ برای پاسخ به این سؤال باید با دوهای استقامت آشنا شوید. مسابقاتی که در آنها، توانایی جسمی و ارادهٔ ورزشکار مورد سنجش قرار می‌گیرد. در این رقابت‌ها مهم نیست که شما با چه سرعتی رقابت خود را شروع کنید بلکه مهم این است که توان خود را پس از مدتی طولانی دویدن حفظ کنید و سرانجام هم از خط پایان بگذرید.

دوهای استقامت در مسافت‌های ۵ هزار متر و ۱۰ هزار متر برگزار می‌شوند. اگر می‌خواهید بدانید این مسیر چقدر می‌شود، باید ۲۵ بار دور یک زمین فوتبال بدوید تا موفق شوید ۱۰

هزار متر را به پایان برسانید. البته علاوه بر این دو رقابت که در پیست

دوومیدانی و درون ورزشگاه برگزار می‌شوند، رقابت‌های استقامتی

دیگری نیز وجود دارند. از جمله مسابقه دوی ماراتن که در

جاده و در مسافت ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر برگزار می‌شود

و سنگین‌ترین رقابت دوومیدانی به شمار می‌آید. دوهای

صحرائوردی هم در فضای آزاد و روی عوارض طبیعی

زمین برگزار می‌شوند. رقابت‌های صحرائوردی معمولاً در

مسافت‌های ۴ تا ۱۲ کیلومتری برگزار می‌شوند و مسیر

آنها معمولاً شامل علفزار، زمین‌های خاکی، دشتهایی باز

و تپه‌هایی با شیب ملایم است.

### ترین‌های ورزشی

محمدجعفر مرادی، بهترین دوندۀ استقامت ایران

در سال‌های اخیر است. او که دوندۀ ماراتن است، روز ۲۱

فروردین ۱۳۶۹ در گیلان غرب به دنیا آمده است. مرادی

ماراتن را در زمان ۲ ساعت و ۱۷ دقیقه و ۴۱ ثانیه دویده است

و سریع‌ترین دوندۀ ایران در رقابت‌های استقامتی محسوب می‌شود.

اما در جهان، رکورد ماراتن در اختیار دنیس کیمه تو

از کشور «کنیا» است که این مسافت را در زمان ۲

ساعت و ۲ دقیقه و ۵۷ ثانیه دویده است.

## اخلاق ورزشی

اگر قرار باشد در یک مسابقهٔ ورزشی شرکت داشته باشید، فکر می‌کنید

مهم‌ترین وظیفهٔ شما در این رقابت چیست؟ شاید فکر کنید مهم‌ترین موضوع این است

که قهرمان شوید. اما نه! شما قبل از هر چیز باید مسابقه را شروع کنید و بدون توجه به رتبه و مقام خود، با رعایت

قوانین مسابقه، آن را به پایان برسانید؛ حتی اگر نفر آخر شوید. به پایان رساندن مسابقه، بالاترین احترامی است

که می‌توان به تماشاگران و سایر شرکت کنندگان گذاشت.

در رقابت‌های المپیک ۲۰۱۶ که در شهر «ریو» (در کشور برزیل) برگزار شد، محمدجعفر

مرادی، دوندۀ کشورمان، با وجود مصدومیتی که در مسابقه برایش ایجاد شده بود، به هر شکل

ممکن کل مسیر رقابت را طی کرد. مرادی هیچ آمیدی برای کسب مدال نداشت. دوندگان

زیادی او را پشت سر گذاشته بودند. با این حال، به هدف خود که پایان مسابقه بود، وفادار

ماند. سرانجام در حالی که روی زمین افتاده بود، از خط پایان گذشت. او نفر صد و

بیست و نهم المپیک شد، اما به شدت مورد تشویق تماشاگران قرار گرفت؛ زیرا

درد و سختی را تحمل کرد و مسابقه را نیمه کاره به پایان نرساند. دوندۀ

کشورمان دربارهٔ این کار خود چنین توضیح داد: «من آمده بودم که

مسابقه را تمام کنم، نه اینکه فقط آن را شروع کنم...»

# پاسخ سرگرمی

پاسخ ۱:



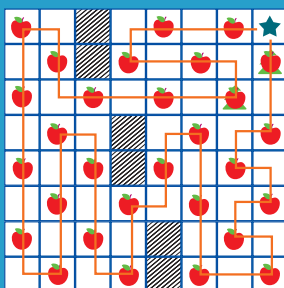
پاسخ ۲:

هر دومینوی یک در دو، دو مربع را می‌تواند پر کند؛ یعنی یک مربع سفید در صفحه شطرنج و یک مربع سیاه. ولی این دوتایی که ما از صفحه کنده‌ایم با توجه به رنگ صفحه شطرنج، هر دو سیاه هستند و دومینو اصلاً نمی‌تواند دو رنگ مشابه را پوشش دهد؛ چون باید کنار هم باشند.

پاسخ ۳:



پاسخ ۴:



پاسخ ۵:



## بهداشت، سلامت و تغذیه در دوهای طولانی

آیا شما هم می‌خواهید دوندۀ استقامت شوید؟ پس باید به چند نکته خیلی مهم توجه کنید:

■ قدرت خود را به اندازه‌ای بالا ببرید که پس از چند کیلومتر دویدن، همچنان توانایی داشته باشید باز هم بدوید.

■ با تمرینات منظم هوازی (دوهای آرام در مسافت‌های زیاد) قدرت تنفسی‌تان را بالا ببرید تا بعد از مدتی دویدن به نفس نفس نیفتید.

■ هر چه بیشتر و منظم‌تر مسافت‌های طولانی را بدوید، چربی‌های زاید بدنتان کم و کمتر می‌شوند. کاهش و حفظ سطح مناسب چربی بدن نیازمند انتخاب و اجرای برنامه غذایی سالم است.

■ باید حین تمرین و در فاصله‌های یک ربع یک بار، همچنین بعد از ورزش مایعات فراوان بنوشید.

■ از اینکه زیاد گرسنه بمانید پرهیز کنید زیرا ممکن است بعداً به دلیل گرسنگی، پر خوری کنید و چاق شوید.

■ به مواد قندی، الکل و چربی توجه داشته باشید، چرا که این مواد میزان چربی بدن را افزایش می‌دهند و استفاده اشتباه از آن‌ها می‌تواند توان شما را پایین بیاورد.

## قوانین مسابقات دو و میدانی جهانی

رقابت‌های جهانی دوومیدانی هر دو سال یک بار و در فاصله یک سال قبل و بعد از بازی‌های المپیک برگزار می‌شوند. مثلاً بعد از برگزاری المپیک ۲۰۱۶ ریو، رقابت‌های جهانی سال ۲۰۱۷ در لندن (بریتانیا) برگزار شدند. در سال ۲۰۱۹ هم این رقابت‌ها در دوحه (قطر) انجام می‌شوند. آن گاه در سال ۲۰۲۰ نوبت به مسابقات المپیک توکیو (ژاپن) می‌رسد.

در قاره‌های متفاوت هم مسابقات قاره‌ای به همین شکل برگزار می‌شوند. مثلاً رقابت‌های دوومیدانی قهرمانی آسیا در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ و اندکی قبل از مسابقات جهانی انجام می‌شوند.

مسابقات جهانی و قاره‌ای دوومیدانی، شامل تمامی رقابت‌هایی است که در دوومیدانی برگزار می‌شود از قبیل دوهای سرعت، پرش‌ها، پرتاب‌ها و دوهای استقامت. در این رقابت‌ها اولویت با مرغوبیت مدال است نه تعداد مدال. به همین خاطر کشوری که یک مدال طلا داشته باشد در جدول توزیع مدال‌ها بالاتر از کشوری قرار می‌گیرد که مثلاً ۱۰ مدال نقره داشته باشد، اما موفق به کسب طلا نشده باشد.





# مربع‌های پرنده



قصه کشف کردن است. قصه این است که آنچه را در اطراف وجود دارد، با نگاهی تازه ببینی. یک بار هم سهراب، مربع‌ها را، همین شکل هندسی ساده‌ای را که همیشه با آن سر و کار داشته‌ایم، کشف می‌کند:

«با یک مشت مربع چه کارها می‌توان کرد. من این شکل ساده هندسی را دوست دارم. بیشتر از شکل یک لیوان. از حجم خسته شده‌ام. نبض من در صراحت سطح تندتر می‌زند. هیچ وقت اینقدر نزدیک خط کش و گونیا نقاشی نکرده‌ام. هیچ وقت این قدر هندسی نبوده‌ام. در گذشته هم گاه اشکال هندسی گیج‌م می‌کرد. میان اشکال هندسی غمگین می‌شدم. این روزها بیشتر به مساحت یک قناری فکر می‌کنم. یک مشت مربع را به صدا در می‌آورم تا صدای پرنده را بشنوم.»

البته سهراب فکر می‌کند شعر گفتن و نقاشی کشیدن - این دو موجود دوست داشتنی آنقدرها هم با آدم لطیف برخورد نمی‌کنند. او با لحنی طنزوار می‌گوید:

«من روزها نقاشی می‌کنم. نقاشی از آن کارهاست. پوست آدم را می‌کند. تازه طلبکار است. ولی نباید به نقاشی رو داد. چون سوار آدم می‌شود. من خیلی‌ها را دیده‌ام که به نقاشی سواری می‌دهند. باید کمی مسلح بود و بعد رفت دنبال

نقاشی یک جورهایی به شعر گفتن می‌ماند. در نقاشی هم از زاویه‌ای تازه به ماجراهای اطراف نگاه می‌کنی و بعد کشف‌های نو اتفاق می‌افتند؛ درست مثل شعر گفتن. برای همین هیچ بعید نیست یک شاعر، نقاشی بکشد و کسی که نقاش است، شعرهایی زیبا بسراید. سهراب سپهری هم جزو شاعرهایی است که نقاشی‌هایش با شعر آمیخته‌اند و شعرهایش هم سراسر تصویرهای بکرند. طوری که وقتی آن‌ها را می‌خوانی، احساس می‌کنی به تماشای زیباترین تابلوهای نقاشی جهان آمده‌ای.

برای سهراب، نقاشی یک کار تفریحی نبود. هر زمان وقت آزاد پیدا می‌کرد، سراغ نقاشی می‌رفت. او بعدها در مورد روزهایی که سرگرم نقاشی می‌شد، نوشته است:

«نقاشی فکر و ذکر من شده بود. هر فراغتی را نقاشی گرفته بود. تازه مداد کنته آمده بود. عاشق این مداد بودم. سیاهی‌اش خیلی بود. شیرین سایه می‌زد. مدادم را دست کسی نمی‌دادم. پنهانش می‌کردم. شب‌ها زیر بالش می‌گذاشتم.

در باغ ما درخت فراوان بود، اما درخت نقاشی من همتا نداشت. نمونه‌اش در باغ نبود. خورشید من خورشید همه نبود. کوه نقاشی من کوه خیال بود. حرفی با کوه سه دندانه نداشت.»

حرف این شد که قصه نقاشی کشیدن،

نقاشی. گاه فکر می‌کنم شعر مهربان‌تر است. ولی نباید زیاد خوش خیال بود. من خیلی‌ها را شناختم که از دست شعر به پلیس شکایت کرده‌اند. باید مواظب بود. من شب‌ها شعر می‌خوانم.

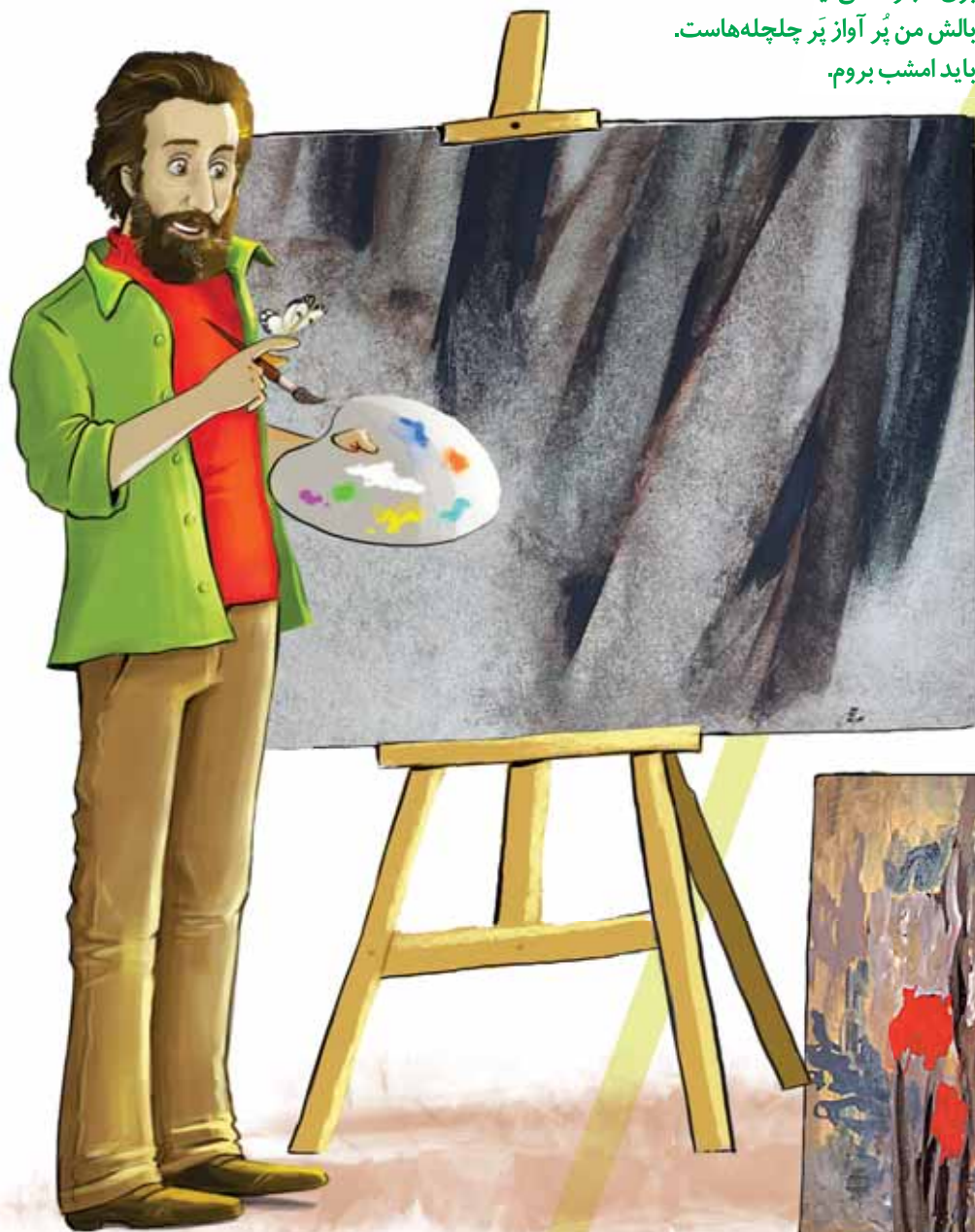
سهراب پیش از کشف دنیای اطرافش، دست به کشف دنیای درونی خودش زده است. او با خودش رو به رو شده و خودش را کشف کرده است:

«در این تنهایی اندیشه‌هایم را در خودم می‌پراکنم. مجالی هست که به خودم نزدیک‌تر شوم.»

بعد از اینکه سهراب سرزمین‌های ناشناخته خودش را کشف کرد، نوبت به کشف دنیای بیرون رسید. او را برای کشف جهان «صدا» زدند. آن هم در شبی که همه خواب بودند و او در تنهایی‌هایش بیدار بود:

باید امشب چمدانی را  
 که به اندازه پیراهن تنهایی من جا دارد، بردارم  
 و به سمتی بروم  
 که درختان حماسی پیداست،  
 رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند.  
 یک نفر باز صدا زد: سهراب!  
 کفش‌هایم کو؟

کفش‌هایم کو؟  
 چه کسی بود صدا زد: سهراب  
 آشنا بود صدا مثل هوا با تن برگ.  
 مادرم در خواب است.  
 و منوچهر و پروانه، و شاید همه مردم شهر.  
 شب خرداد به آرامی یک مرثیه از روی سر ثانیه‌ها می‌گذرد.  
 و نسیمی خنک از حاشیه سبز پتو خواب مرا می‌روید.  
 بوی هجرت می‌آید:  
 بالش من پُر آواز پَر چلچله‌هاست.  
 باید امشب بروم.







نقشه سازه‌های آبی شوشتر

ایران همیشه کشور کم‌آبی بوده است، اما پیشینیان ما راه و رسم استفاده درست از آب را خیلی بهتر از ما بلد بودند. آن‌ها به خوبی می‌دانستند که چطور قدرت و خنکی آب را به کار بگیرند. دلیل این ادعا شهر شوشتر و سازه‌های آبی منحصر به فردش است. «کارون» از سرچشمه‌اش در «زردکوه بختیاری» تا انتهای مسیرش، یعنی خلیج فارس، از شهر و روستاهای بسیاری می‌گذرد. در این بین شوشتری‌ها با سازه‌های آبی‌شان بیشترین استفاده را از کارون برده‌اند. در این شهر کهن سال سدها، پل‌ها، آسیاب‌ها، نهرهای آب‌رسانی، کارخانه‌های تولید برق بسیاری سر راه کارون ساخته‌اند. مادام دیولافوآ، جهانگرد فرانسوی که در دوران قاجار گذرش به شوشتر افتاده و مجموعه آسیاب‌های آن را دیده، آن را بزرگ‌ترین مجموعه صنعتی دنیای کهن دانسته است. اگر دوست دارید سر از کار شوشتری‌ها در بیاورید و بدانید در شوشتر چه بر سر کارون می‌آید، متن زیر را به ترتیب بخوانید.

# کارساز کارون

## ۱. کارون دوشاخه می‌شود

بند یا «سد میزان» اولین عضو سازه‌های آبی شوشتر است. بند میزان یک سوم آب کارون را وارد نهر بسیار بزرگی به نام «گرگر» می‌کند. نهر یا رودخانه گرگر که ۴۰ کیلومتر درازا دارد، با دست و ابزار ابتدایی در دوران ساسانی کنده شده است. کارون از اینجا به بعد دو شاخه می‌شود و شوشتر را در بر می‌گیرد. اصلاً نگران کم شدن آب کارون نشوید، آب گرگر بعد از آنکه وظایفش را یکی یکی انجام داد، دوباره به شاخه دیگر خواهد پیوست.

## ۲. گرگر به دام می‌افتد

۷۰۰ متر آن طرف‌تر از بند میزان، آب گرگر به دام پل بند گرگر می‌افتد. آب پشت سد به وسیله سه کانالی که در کف و بدنه سد قرار دارند، به آن سوی سد منتقل می‌شود. کانال‌های آب‌بر، آب پر فشار را بر سر چرخ‌های آسیابی که آن سوی سد، در عمق ۲۰ متری قرار دارند، می‌ریزد. در گذشته نه چندان دور، با همکاری آب گرگر و آسیاب‌ها، گندم، جو و بسیاری از محصولات کشاورزان شهرها و روستاهای اطراف در شهر شوشتر به آرد تبدیل می‌شد.

## ۳. آبشارهای عصبانی

آبی که چرخ آسیاب‌ها را چرخانده است از ارتفاع به داخل «دریاچه ریزینش» می‌ریزد و راه خود را ادامه می‌دهد. از صدای غرش و هجوم این آب به بیرون، به نظر می‌رسد عصبانی باشد. البته شوشتری‌ها این آب قدرتمند را به این زودی رها نمی‌کنند و باز هم از آن برای چرخاندن چرخ آسیاب‌هایشان استفاده خواهند کرد. باورتان می‌شود تمام این منظره مصنوعی و به دست انسان ایجاد شده باشد؟



۱. بند میزان



۲. بند گرگر



۳. رود گرگر





#### ۴. دام دیگری برای گرگر

«پل لشکر» یکی از چندین پل چند منظوره‌ای است که شوشتری‌ها بر سر راه گرگر ساخته‌اند. بیشتر پل‌های شوشتر هم برای آن ساخته شده‌اند که بتوان از روی آن‌ها عبور کرد، هم برای اینکه سطح آب را بالا بیاورند و آب را به کام چرخ آسیاب‌ها ببرند. قدمت بسیاری از سازه‌های آبی شوشتر مثل این پل به دوران صفویان می‌رسد؛ یعنی ۴۰۰ سال از سن آن‌ها می‌گذرد.

#### ۵. مجازات سپاهیان روم

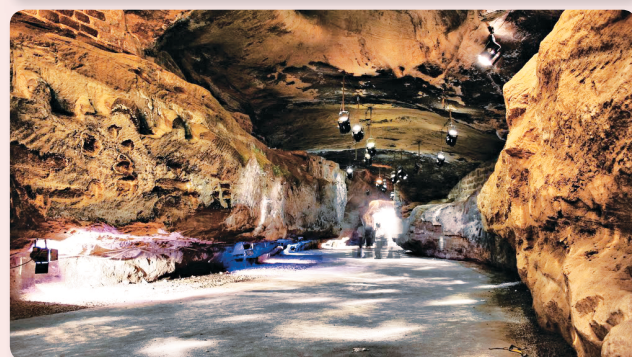
در داستان‌ها آمده‌است، ساختن «پل شادروان» مجازات خرابی‌هایی بود که سپاهیان کشور روم در حمله به ایران به بار آوردند. شاپور، پادشاه ساسانی، برای آزادی سپاهیان مغلوب شده روم از آن‌ها خواست پل شادروان را بسازند. وقتی کار ساخت پل زیر نظر مهندسان ایرانی به پایان رسید، شوشتر صاحب یکی از طولانی‌ترین پل‌های جهان شد. طول این پل ۷۰۰ متر است. داستان ساخته شدن این پل را در «شاهنامه» هم می‌توانید بخوانید.

#### ۶. نهر باستانی

«نهر داریون» در زمان داریوش ساخته شده و کارش این است که نگذارد آب کارون بدون استفاده از کنار شهر شوشتر بگذرد و برود. نهر داریون بخشی از شبکه آب‌رسانی مفصلی است که آب کارون را به زمین‌های کشاورزی شوشتر می‌رساند. یکی از وظایف پل شادروان این است که سطح آب را بالا بیاورد و آب را به سمت دهانه نهر داریون هدایت کند. فکر می‌کنید این نهر چقدر قدمت دارد؟

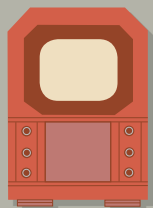
#### ۷. کارخانه ۴۸ ساعته

این تجهیزات فلزی رنگ و رو رفته بخشی از کارخانه برق ۴۸ ساعته هستند. روایت است که نصب تجهیزات کارخانه برق ۴۸ ساعته تنها دو شبانه روز طول کشیده‌است. این کارخانه که توربین‌هایش با آب جمع شده پشت پل گرگر می‌چرخیدند، بخشی از برق شهر شوشتر را تأمین می‌کردند. شوشتر کارخانه برق آبی دیگر هم داشته‌است. شوشتری‌های باهوش با آب گرگر حتی چراغ خانه‌هایشان را هم روشن می‌کردند.

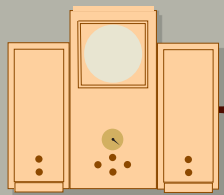


# تلویزیون سریال

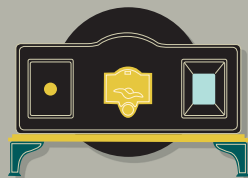
از سال ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۰۷ شمسی) که اولین تلویزیون در لندن ابداع و عرضه شد، ۹۰ سال می‌گذرد. دستگاه تلویزیون در طول این سال‌ها، تغییرات زیادی کرده و بسیار پیشرفته‌تر شده است. سیر تحولات تلویزیون همچنان ادامه دارد و گفته می‌شود که در سال ۲۰۲۴، ما برنامه‌های موردعلاقه‌مان را از طریق هولوگرام‌های سه بعدی خواهیم دید.



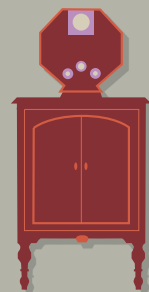
۶۳۰T  
کاسِر



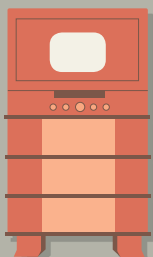
۶۱۵Q  
امی‌وایزر



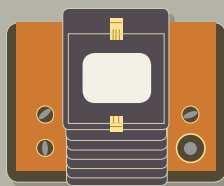
۶۳۰P  
پِرِد



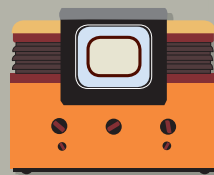
۶۳۰T  
اُکناگون



۶۳۰T  
موتورولا



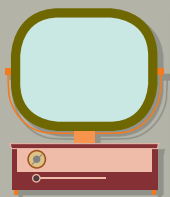
۶۳۰T  
آر سی ای



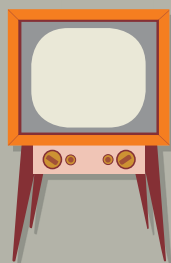
۶۳۰T  
آر سی ای



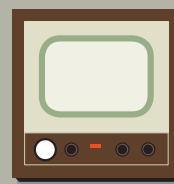
۶۳۰T  
مارکِنی



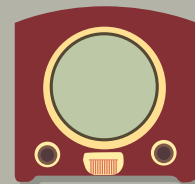
۶۳۰T  
فیلکو



۶۳۰T  
راجرز



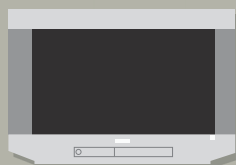
۶۳۰T  
شارپ



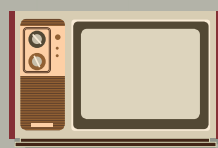
۶۳۰T  
ری‌تیون



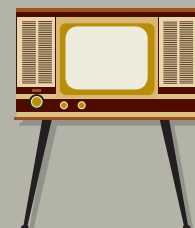
۶۳۰T  
سامسونگ



۶۳۰T  
سونی



۶۳۰T  
فیلکو - فورد



۶۳۰T  
میدنشا